

بازدید شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	ارصف نامری
مؤلف	محمد تقی سبزواری
موضوع	تاریخ قزوین
شماره ثبت کتاب	۷۴۷۵۴
شماره قفسه	۹۱۱

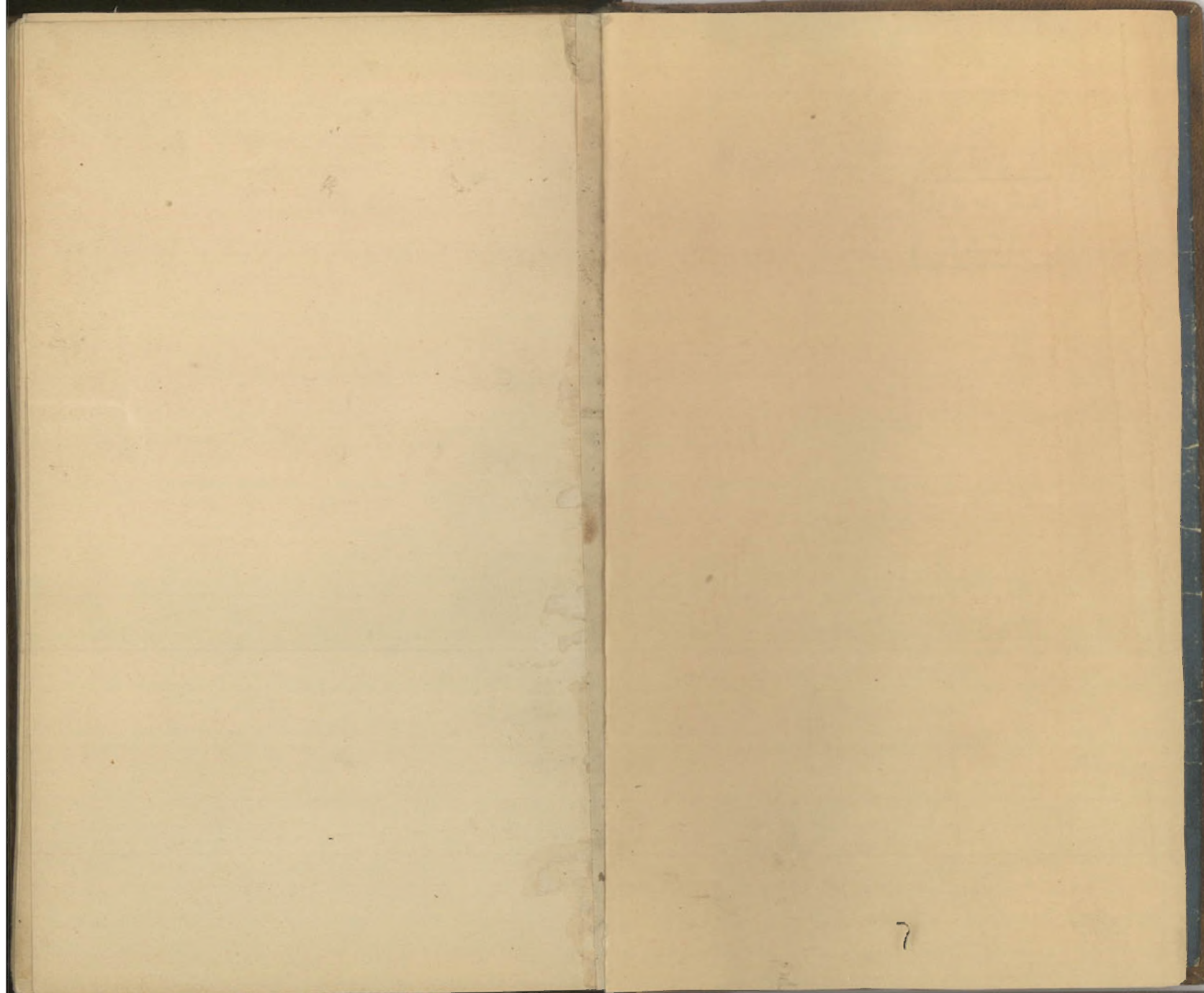


نسخه فهرست شده

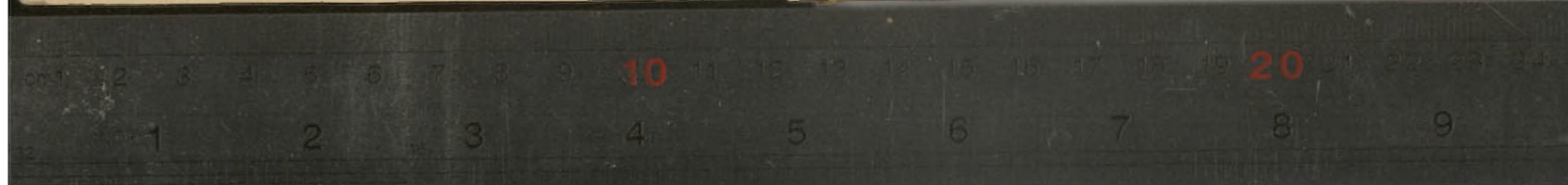
۹۱۱







7







برای آگاهی

فهرست اوصاف فاضله بوجه حضرت آدم علیه السلام  
جمعه اوصاف در این کتاب به عنوان مطالب آیه است

تقوید مع اعداد	شمس برار	مطلق علم و توفیق
علم ادب	علم غیر	علم ادبیت
علم ذراعی	علم ریاضی	علم السنه
علم جواهر	علم هندسه و جبر	علم انبیا
علم انبیا	علم خط	علم نقاشی
علم عفت	علم ترویج عرس	اجوبه حاضره
صفت عدل	صفت جهل	صفت علم
صفت جاه	صفت رجم	بشارت و به
صفت کلام و فصاحت	صفت غیرت	صفت همت
توکل	توکل	توکل و وفاء
تدبیر و حیا	تفاد و حجاب	الانوار و الانوار
تدبیر و احسان	فرس و زرد و دود	توکل و عظمت و حکمت
تقیق و وفاء و کرامت	حرف افعال و حافظ	حرکت و سیرت و وفاء
تجرب و حمت	فرویت و مبادرت	سهولت و سیرت
سطوت	احسان و نجابت	سیرت و ارادت

اقبال و طالع مبارک  
این اوصاف فاضله بوجه حضرت آدم علیه السلام  
دو اوصاف فاضله بوجه حضرت آدم علیه السلام  
صفت علم و توفیق  
تفاد و حجاب  
تدبیر و حیا  
تدبیر و احسان  
تقیق و وفاء و کرامت  
تجرب و حمت  
سطوت





ناقص  
خبر اول  
کتابت در کتب  
قلم سلطان

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ وَشَرَّفَهُ بِنَبُوتِهِ وَصَلَّى  
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ أَشْرَفَ بَرِيَّتِهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِیَائِهِ أَكْرَمِ  
صَفْوَتِهِ وَبَعَثَ كَرِيمَهُ دُرَّ كَاهِنُوانِهِ وَكَرَّمَ بِكَرْبُوحَتِهِ سُلْطَانَهُ  
اَنْبِیاءِ الْمَسْکُونِ بِرِزَا مَهْمُومِهِ تَقَرُّبُ سَوْنِهِ اِهْلِ الْفِرْعَانِ اَهْلِ الْاَرْمَنِ عِبَادِ الْكُفْرِ  
کِتَابِ مَكْرَةِ الْاَدَبِ مُذَكَّرَةً بِالْمَصْرِ عَرْضُهُ سِیَرِ اَوَّلِ الْخَبَرِ صَبِیحِ عِلْمِ الْاَلْفِ  
جَلَّتْ کَلِمَةُ مَبْدَأِ مِلَّةِ نَبِیِّهِ کَلِمَةُ تَنْزِیْلِ مَحْفِیْ فَنَقَطَ مَسْکُونِ عِلْمِ الْاَلْفِ بِرَأْسِ  
اَوَّلِ کَلِمَةٍ

اَوَّلِ کَلِمَةٍ

## اوصاف ناصر

اَفْرِیدگانِ شِیْبَتِ نَهْد، بَقَامِ مَوْتِ اِبرِ خَلَقَتِ بَرِیَّتِ مَوَلَّتِ عَالَمِ  
اِرْتِقَا یَبْدَ دَارِ رَحْمَتِ شَدِ نَبِیَّتِ کَامِدِ وَجْهِ آئِیْنِ وَنُوعِ اَنْبِیَانِ رَاکِ  
اَحْکَمِ مَوْجُوهَاتِ دَانِیْهِ مَعْلُوقَاتِ لَمِیَّتِ دَاوَا رُفُوحِ مَدِ کَرِ مَحْسُوسَاتِ  
وَسُقُوعَاتِ بَضْعِ شَهْوِ دَرِ اَدَبِ سِرْ اَزْ بِلِ قَوَامِ عَالَمِ دِلْطَمِ اَمَمِ دَرِ اَمْرِ اَوَّلِ  
بِرْ حَبِ اسْتِوَا اَنْجَاسَتِ وَاَنْدَا زَهْ فَعُولِ وَاِذَا کَلَمَاتِ لَمِیَّتِ  
تَرَا اِبرِ اَبِ شَرِ اَمِشِ بَرِیْنِ سِرْ اَفْرَا اِرْ اَمَمِ بَرِیَا اِبرِ رَوِیَّتِ  
تَقَرُّبِ کَلِمَتِ وَتَقْوِیْمِ شَرِ اَنْجَاسَتِ وَتَقَرُّبِ کَلِمَتِ بِلْطَلِ اَنْوَارِ اَمَمِ  
اَنْهَ اِبرِ اَبِ رَوِیَّتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ  
وَقَطْعِ اِبرِ اَبِ رَوِیَّتِ اِبرِ اَبِ رَوِیَّتِ اِبرِ اَبِ رَوِیَّتِ اِبرِ اَبِ رَوِیَّتِ  
وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ  
وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ وَاِذَا کَلِمَاتِ







اوصاف و ماص

از بیگانه حضرت احدیت است نیز چه لکه پیش بکنند این دعا بخوانی  
بر خوانی اوله ریزا قوام به قوام او و دام به دام او و عو به عو او و  
نیز هر چه بریزد در او بخیر است و از این پنج به پیشیم به سکنه کبر از این  
هفت از آن سر به بلاین لایحه و ادله و فخر و حسن در اینمقدور  
صحت است برین است که خدا را احلا و میراث واحد و آن الدین  
عند الله الاسلام و آنکه بریت اسلام و زینت این سخن و زینت آن  
و آن دین در خلاصه انبیا و خاتم رسد الهی و الله و علیهم و کفایت  
و این است که تین رسته به فرشتک و او به انجمن و او به کفایت  
به سر زینت و رافت است و این سکه به این زینت و کفایت پوشیده است  
به لکه خود را به اسلام به خود خود را به الله محضه به این است که این  
فریبه به لکه به کفایت و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت  
الله

اوصاف ناصر

الفاطمة شتر غفر له فرح حيث المجموع الاسلام برتبات محمد كبر اديان فوق  
و تره دارنه و اگر دیگران از خجسته کثرت جمعیت من صنایع و آثار  
بزرگ گفته باشند بدان اندریم یان زننه و حصو آرایش تن من است  
نه اجماع و اجتماع و با ترقیب انبر من نه از منطقه و سلطان مملکت  
بفیع و گفته بان برضه اسلام کن و شید ارکان تربیت خیر الانام  
بر تمامت افعله تربیت شراف و تربیت دالو

خدا را بقلب عظمه قدرت و عظمت ستایش کنیم و بر حجت و نفوذ  
نبیائش بریم و محض رحمتش را مدد کنیم که این کشف را بعبودیت  
شکنی و باروز کار سلطان نماید و عهد حقیقته را کاملاً بر تمام  
و محاصره و رقیبه نماید که اطاعت و انقیاد نماید و هر که از  
فرموده و حکمش بایستد فراموش نکند و خدا کریم موجب نیکو خیزش است







## اوصاف ناصر

بقدر منشع اطاعتش در ادب و بلاهت کلماتش پورین ارشاد  
چو کان نو شیروان عدل قآن بذل و در دین ضار و سودایی  
اندر سلطان العظمی الدعدل و امین الدفم الکهر سلطان  
صاحبقران ابوالمظفر ناصرالدین پادشاه  
قادر ضله المملکه الیوم القرار

یفان کریم و سیر کریم و اینج بکر مسواری و رزاق عین  
الکمال بل از خشنوع آید و اینج خضر محمود و در حفظ حضرت  
خدا ببدل بوجاهت کلام لایحه محمد و بیج حجت و الکرامت  
نویسندگان زمانه دست در دست دهند و در برابر رفته و جوهرها  
بدلورس و با ضها ببلو بریزد و زبان خاسر آینه کنند و در عرض بان  
بر بره نخه همین زنند به از تحمیدش عجز و از توصیفش قاصر آینه  
در بحر

## اوصاف ناصر

و به تیر و تشراب بندان کردند و گویند عجز الوصف غم صفت کرم شب  
تاب در پریشان خورشید هفتاب چه کند و ذباب به از عتاب چه خبر  
علاء

از کوه کار و در و در دستگاه اسیر و در کار هر دو قبر است نه بهرم نیست  
تو بهر جیم به تا نیت آینه و نیزه بهر نهانی سر آمد و کفر و ضیف نور

و اندیشه ناریم بخشیش آدر و بگویند زبان و سیوانه بان استیاز در

تا در استه را که لطیف شرات و استعاب دقایق کنایات در چنین

بهینه وسیع و عرصه وسیع سر کوان و بین نایم و با کوشش زبان و با شش در

در گزارش دستان بهر جیم و ترفیع کلام و نکت التوفیق و عید لکفلان

و در نایم کرامت و لایق اقرار است  
اگر لطیف است که در خجسته طاعتش بر طاعت خورشید شش را تو

بلا شقایق شمل مبارک در ارار کوه خضر و اوق بر بهامت مردم آفاق

شاید کلاه



# اوصاف ناصر

باقامت سوزون و چهره هائیک در درون کف و خمر آینه و عجب است  
 و به با حمت خیر و عدالت گفتار و کلام است اطوار و ثواب عفا  
 و تقارب اجنه و جنات ملک و صفات ملکوتی است بسیار و انوار و نور  
 نه با جلدش چشید تا نواندگان نه با جوشش خورشید بدار کمر  
 در آفتاب امر زمین چنین قاهر محبوب و یکسا مطلوب و قاهر در  
 دیدار جهان آرا ملک نیست  
 و اگر نه عکس جلال و شایسته در آفتاب امر زمین روز بخش  
 عین و حق اقرار ملک و عبودیت هر کس که بباد از پی ببارد روز  
 و سیمت او ز کار بر هر شس دیدار کف و بر هر شس کمر و بار بپوش  
 و همواره چرخ جان یثرب در بر و چرخ چشم که در در دست و زبان  
 بدو و بقایش باز کفر و سبایش همه صفاتش آغاز نمود خیر و جزو است  
 بار

# اوصاف ناصر

که در عضو خضوع و پشیمانی و شکر آفرین و صفات گفتار بهر آرد و دوم  
 به جهان مشکب و رخشم  
 فکرش می که آینه و گفتار علی الله و احد  
 صفات و الامهات  
 بن خلام به پندار ملک و بگویم وصف از شک ملک  
 تعریف کن و تحریق جاب فارغ است از مدح و توفیق انب  
 ب دیار و اگر تعلق نگیرد هم بهر نشسته باید حبسید  
 به عجز آمد این عجز از پند عجزانه جفیر باید در آن  
 و در آن علت میته محض نظر قدرت و اتمام نعمت در این ملک  
 به خیر بارک آن چند همه صفات و کمال صفات بودیت نهاده  
 خلاقیت سیر و در دست است آنست که تخریب بدان و کر

بیان صفات



اوصاف نامہ

بارک و تعالی کاین دیباچه و عبرت توانانند و هر کس این هو  
الا ملک کویم<sup>5</sup> دهم آنگونه از به آگاهانه کسان و بنای بنده کانت  
دافخ رنوسند کانت و عتب رنوسند کانت حیدانم و دخیز توانان و دایز  
مات که از صفات محمود با دلایق طبع و در این طبع برشته  
محیر در آورم و از خدای قادر نصیر مددجویم این عبارت برقرار

اذا القسم

مقصود از علم و استعاره صفات و مایه بقا و مدار کلیه موجودات و در  
شماره بفرمانم و احوال بقید آن <sup>نظم</sup> از آن رایت و در شخص مملوک  
از تمام اشخاص بیسته تر است و مقصود از علمیت مدینه کائنات است  
و هر کلمات و کلمات و عدالت و در جات و حقوق و مقادیر و  
و انفس و نفوس و مدار استوار و غایت اهل ملک و خاندان و ولایت

و بھاراں

اوصاف ناصر

و کما یفهم من کتاب در کفایت او پوشیده الطبع کلام صدر فیه سواد  
این نویسنده را غیر خویشی و و دایع حضرت در این مکتب بداند  
تا اگر مانند هر نویسنده فریاد بستم روان دلو و نایق و نادر افاضه  
بهانه رساند بجز کوار که قریه و غلظت آن همه در کوار کویده از  
مکتب انچه دادار بقا و حرام و کما یفهم من کتاب در کفایت او پوشیده

آنکه خاندان جوان دگر بر کجا سفر خود بین مسافت نیوی

هم چنین بستر از خدات و زحمات و درجیات و عبادت و کمال و جا کرد  
زادگان و دست پر و دوکان و ذر و حقوق و دست فخر و کبر و مستف  
بیت، بدست و خلوص کار گرفته در راه و قرب یگان بارگاه  
و دیگران حق بحکم طهر و غیره بحکم طهر نکرد

دانشجده و مکتبه که مراقبت فی آن عمارت در زمان مکتبه و تعزیر



## اوصاف ناصر

تفسیر و بی عرضی که بهر از کف زود، روزگار جمع آید ملک بکار که  
بیت ترقی این و حقوق و لیس که مصر و قشور

و جهان که در خیر توفیق خداوند عالم بصیر و در خیر در این پیر را که  
و خضر کریم آتایه علم و نشر موهب فرموده که در احوال بحکیم از قتل  
ملکت و فساد بحکیم از جا که آن نه هشت سلطنت بهر در نشر  
و کشف موهب و سینه نیت

و هر یک به بار در بوته آرایش بانی استیفا مختلف در آینه و بیخ  
در خور که باز داشته و هر یک بحسب نزلت و مقام که ببال  
و در بی تمام حق یکسر فرو کرد از زلف

و هر که زلفت آینه صر و در کار رنج بخت و هر که نایب در کار بکار داشته  
پوشیده و مکتوم نماند اگر که آن خواننده بهر جمال رنج و در خوبی نماند

بجوده دانه

## اوصاف ناصر

بجوده بدو دانه با مردم تریک نماند بهر دست این و لیس  
و به قدر زمانه در یکجا بهر میزان آرایش هر کار و کار و کار و کار  
پوشیده و کشف موهب و سینه نیت

و ا، علوم کسبه ته اوله

خبر علوم در صر و وسیع و خاطر دیا، تر خج و آن خبر به در نظر  
اثر و دولت زبردست و زبان الهام نماند بکس طهر و موهب است

و در هر یک آنچه مهارت و قدرت و احوال بهر از حد تحریر است و بیخ  
است و رفیع بود در درگاهان در از دفتر ازین قفسر و صفت بهر کریم  
و خداوند توانا در این پیر و اهل که هر چه قدرت و موهب و کشف موهب

دانه و موجب حیرت فکر و تحیر عقل اوله الدباب است

فا عیبه و ایا اوله الالباب



# اوصاف ناصر

در علوم ادبیات و فنر مخصوص و بزرگ و کار کین مرد با ذوق و کایت کین  
 و غیره شست سال پنج بجه و در جمله ادبا اندراج کرد از ادبا با سبکهای  
 این بجه بزرگ بدان بیرون و محیط و عالم کین در زمانت بسیار  
 و در دیت همه دولت ابد فکر و محبت بسیار و در تفکر و فکر بزرگانه  
 بنیکه تن بیکر شرف و رفیع کردید تا الفیه این بیک و قیاس علم نحو  
 و صرف و غیره و در فکر و دانش بوج بر بوج و اوج و اوج و است  
 و بنه نقان بدو و در و لکای را مدار لال را استرقا فی کب خفزان الفار  
 برزاعه که باب لغته الهیه فی جمیع الدوار با بکیر محقق و کلمات  
 عوام الناس در حضور لامع تنور بکیر فخر و بکیر از عمارت بکیر  
 محو و در و خط خشد و آن لغت مطهر و در محض فنی حیات و در مدینه  
 آغاز خطبه و الحمد لله ان رفیع السموات و الارض و یومع ما و کفر فدا و کفر  
 و آن بکیر

# اوصاف ناصر

و کین تیز نبوت و جمع با فیه و در حالت نصیر و جبر کبیر و خواننده  
 فوراً بعد از است حدیث این شریک و از الفیه این بیک و کایت و کایت  
 و ما یتار الفیه قد جمیعاً بکیر فی الجری و فی نصب معاً  
 و بهین ش کما یوسفان شجر و مبهوت ماند و هنوز ش در این بکیر  
 و آن مشوح و کمر کمر کین  
 و کیر از علوم جمیع و کین کتاب خیر و استعار از سنان و تفسیر طواهر قایت علم در آن  
 بیک که کین و باره و جمع بقصص و اخبار ام سلفه و خبر طایع  
 بوفظ و حکم و شرت و انداز و بضر طایع و امر و نوهر و حکم  
 برورد و کار قهر و است و این سکه کافه نام بایسته و تیه و سلطان اهدام  
 بنه موشیه و تیه و تیه و کین  
 و خدا یلوحمت نواله و صلت کین بکیر کین و این بکیر و کین و کین



اوصاف ناصر

سبح، بعد از سوخته بدو است و اما از کلام فراتر می گذریم و آنچه  
در تفسیر میانه و پنجم است به این گونه بیان می شود و در ذکر آن  
باینه و نظر بر کتب و تالیفات و ابواب فتح و فیروز و نصرت و دلبر  
بر ویدار بر کتب باز مرد و هَذَا كَيْفَ بِنَا يَطْلُقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ  
مضافه علی اعمای رایت نصرت علی، تشریح و بیات حکمت حکم  
و عدالت، بهر تشریح و به کلمات نیت تمام کلمات

و دیگر از علوم علیه استغفار از احوال و خبریه الفام و آینه هر  
سلام الله علیه چنین است که در مدینه سوز هر کس نزد او ترک  
چه بپوشد راجع به دفع گریه و پاره منوط به حکام و قواعد شرع  
بنشین و بخرم مروط بیاید من است که در مدینه هفتاد و خیمه عابد  
و مجتهد است حکام از آیه یا سرور علیه السلام

کبریا

اوصاف ناصر

و بجهت الهی و از خورشید این خیر و عدل کمال و نیز خفا حق و جبر در این  
مغیر برکت و برتوب و استغناء و از هر کس دانایان و کمال و کمال و کمال  
نموده خلق آنکس خلق عظیم و احکام و اوامر عدالت  
آنکس به بروقی شریف و به امر سلطانی صفا و العید و الهی است  
و دیگر از علوم پیفته است و از زنده است و احوال و اصطلاحات اسم  
مختلف و عمار هر طریقت است و برابر هر کس و حسب و حکم است  
و بهر سلطان مکتب از روش غالب و در هر مکتب و مقام رعایت  
و است هر یک و علی حسب الترتیب و این به منظور و در تفهیم  
یا تو این هر طریقت و بعد از آدم کوشش و در هر امر و اجتهاد و  
الطبع نام و در یکدم و تقویم و نیز بهیمنی و عرش و قبول و او  
و در هر امر احکام و نیز الانام و قوت و نیز بهیمنی و در هر امر و اجتهاد



## اوصاف ناصر

هبد و ان بکار بند

و قد افه احد صد این و صحو محو ببارک و جنان بر این م راب و  
حوالم محیط خسته و هرگز مطبوع بر نظر و قایق ملی هر بار کسی مشبه نوز  
و از است این م راب و اوال هر طیفه و مصلحت است هر قم تبار  
دان و عالم است چنانکه بار از طوائف مختلفه علی و در نظرش شرف  
جسته و در مقام محاورت و ملک ملت از مصلحت است هر طیفه و قضا  
هر طبقه تر محوط بیان فرمده چنانکه بایه تکر حقول گشته است که  
باین کثرت م غن و مع و عده و رقی و من لسان نام و نظم جهان  
و اینج مقاصد و عوایض که ان و همان که ان که ام وقت اینج  
همه فرمود و اینج اقال و احوال در نظر ببارک برود

هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهَدًى وَمَرَحَّةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

ویر

## اوصاف ناصر

و تکر از علوم علی علم تاریخ است و محبه خلق و عفو و لطیف و صفا  
بیست لک و پنج صحت و نه راتنه صحت کایت لک از لک  
و کوار و در قارهای نفس کامکار و ایران و مدار و تعریف لک  
نه و انقباض اینج جرح و از و زبر کان جهان و غیر برودان  
استان و داستان مکنه از تاریخ عدل و مهر و نفعت و قضا  
و عواقب نظم و ستم و فواید جود کم و قواعد ملک و ملک دار و نظم  
و برودن و راکم و عفو و فواید از نه بایه و آنکه که ام صفت  
مردوح و چه کوار مذکور و چه تدریف و چه کار نایند و که ام سمیت  
بایه فلاح و در کوار و چه طریقت باب و حاکم و فاجم و زکال  
و نیز بر پوش هو شمنه ان و تدریس و زبان و اعدا که مستعدان و راه و روش  
بهران و کار کاین جهان و غیره که از تفضیل و تفصیل بر دانیان



## اوصاف ناصر

پوشیده نیست و فواید جمیع شریعت و دین و حجت خداوند بر او  
و توان خیر و غیر خیر که کام خیر آنها به دست او توان نهادن به اهرامه و  
ایقین هر کویم امروز در صفی که این بهر کس رو این و نش و اندام  
علم و نبش نصیب نیست چه این خرد و عدل که کار را بر این نیست  
حضرتش بعضی زبیه و خبر نیست نه ندانسته و نشسته و بهر حال که  
از بر تو آید بر فرض از زوایش در این عصرها چون به این عرض  
تو این حدیث تصدیق نه و بهر این که در هر یک از این حدیث  
کتاب تصدیق نه و بهر این که نشانی یافته و بهر فرض از این حدیث  
تأیید و عدالت که این از این روز و هر یک از این نظر به ارک  
و بهر این که نشانی از عدالت اخلاص و ملک و قیقه ظاهر در این  
به خبر نیست و با آن نیز هر یک از این و حفظ او را نه بهر این  
ختم

## اوصاف ناصر

فرموده هیچ سستری از این زن و ولایت همه تا کنون از طرغور نش  
نکته هر شریک و من نیست چنانکه بهر یک کون درگاه و برندگان  
به خط و مروج یافته این نه ذالک لایات لایقون یقولون نه  
از هر کس که در این نه و بهر این که نشانی بر این نه

علم از

و دیگر از علم نه در هر یک از این نه و بهر این که نشانی بر این نه  
اسباب دولت و عدالت که این از این روز و هر یک از این  
و نشانی و بهر این که نشانی بر این نه و بهر این که نشانی  
یافته و بهر این که نشانی بر این نه و بهر این که نشانی  
و بهر این که نشانی بر این نه و بهر این که نشانی  
از این مطلب غرض نه و بهر این که نشانی بر این نه  
امم و طبقات مختلفه که این از این روز و هر یک از این



## اوصاف ناصر

در تشنگی فدا نه سالی اینجو کثیر ایچو بهای بر غیب است  
 مختلف از قبیل ترکی و عربی و فرانسوی و کثیر در ترکی و کافیه و قافیه و فارسی  
 بهر دشت مختلفه ایچو در هر مکتب لغت و لغت و لغت اول است  
 کلامه قار و در هر مکتب و در آتم لک فالجود لله الذی خلق الانسان  
 و علة البیان

علم خیر

و کثیر از علوم بار که علم خوانی و طبقات الدفین لک و این علم از  
 شایسته علم تاریخ لک و هر کس بداند مدوح نبی و مدحین سوار لوازم  
 پیش از آتیه نقطه مالک و مرحمت و مراتب اربع مکتب و در هر  
 و صحرای و جبال و کبار و سعاد و انوار و جبهه و عده و ثور و مالک  
 سحر و جمیع و ساره لک و ایچو و خوانه و ثور و خواب و آتیه و عده  
 نفوس و استه اد و سرت و ثور و در هر مالک و عهول و هر حمت  
 و صفت

## اوصاف ناصر

و صفت و در هر مکتب و طرق طباق نبی در هر مکتب در مکتب  
 حکمت بهشت کفایت و فرایده ایچو بهای و فرایده ایچو بهای و فرایده ایچو بهای  
 در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب

و خاتم زمین و آسمان و خاتم زمین و آسمان و خاتم زمین و آسمان  
 و خاتم زمین و آسمان و خاتم زمین و آسمان و خاتم زمین و آسمان

و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب  
 و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب  
 و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب  
 و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب

و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب  
 و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب  
 و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب  
 و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب و در هر مکتب







## اوصاف ناصر

کفر آن کس که بزرگ بدت نهشته یا از کار در از زحمت نهشته  
کسب بزرگ نموده و از آداب بزرگ و جمع دار دانسته و جمعه کردن  
به بزرگ او برنگشته چنانچه به مقدمه برسد بزرگان جابر کرد و آن گوی  
از بزرگان چه از مردمان در خوشی طلبد و نیز در غم خود نمی  
نشیند و هم می اندازد مردم می آید لابد با عجم آن کینه در می آید  
در غول و خوف و کیف آن میگویند و از به نام معصومانه از مردمان  
به نام معصومانه میگویند از نام درم آن که هر دو کار خوشی بکام  
و بهر معصوم در کلام آید و این حالت بدست است و راجع بجه  
شایع و خیمه و خواب و میره  
و خدا سر و دستا بریم و چه بکراییم و چه بکشیم  
در این تبار غنیه لازم بود که کار سلطانی نماید و سلطه خویش بکام  
آید

## اوصاف ناصر

تا چند حکیم و خور و خبر و بصیر و زلف خیمه هر یک از بزرگان بکنه سو  
نماند هر که بخت برین برساند بکیر از هر جهت دولت  
با عدت و به فوراً مضرت محکمانه و خطیت فریاد و پای نهشته  
سلف خلقش بود اگر بخشد بن طفولیت و مقام ضارست به بر اثر  
به برکت نند و اگر چه تا مدتی بایست در مقام برکت به و دیگر  
اولیایست که صفایست نفیست اولیایست برکت به برکت  
و از این امر در دست سلطین آفاق کمر سلطه به به عیش و عشرت  
و عظمت و حمت و آداب و اجلل و قوام و دام روزگار نهاده  
خوش بانه و خیر اقبالش بود بر آن اجلل بانه و دو  
و دیگر از فنون شریفه فخر است و است و این علم بر شریف است  
از آنکه به غریز و طبع نبی و کبریت و نه در عبادت از آنکه







# اوصاف ناصر

تبار بعلک در بلاد ترک و نظر مغیر و مبطو جان فصاحت و خست  
و مدد و دست و مدحت از خانه باریکی ز نور ناله و حیرت افزار  
هر کفایت کویده لکن در تالار صدر القاب و قلم حیرت و حیرت  
اول الالباب کویده لکن

ببر لکن در امور است بس همه و و اوقات بس بزرگ و عقول  
و انان از تدبیرش بد و ابرق بر میخیزد که بمحضه رکعت و سلم بر عبادت  
نظم و مربوط فرمونه و هر دو خط از خطوط با خوشی و بر سرش نه پاله  
و بر سرش بر کافه لکن

و اخط در فرمونه الخط نصف العلم زیر امار عالم و کوش جهان  
بنظرت و اگر بخور چه بخور و در نزد و در خور و لازم لکن و نصیب  
لازم نیست و مدحین جهان و در فاکه الفصح لکن نه و بطور  
نظم عالم

عم خط

# اوصاف ناصر

نظم عالم سر نه یک و ابرق بر میخیزد که بمحضه رکعت و سلم بر عبادت  
ک ن لکن طاهر و نیکو

ببر لکن در امور است بس همه و و اوقات بس بزرگ و عقول  
و انان از تدبیرش بد و ابرق بر میخیزد که بمحضه رکعت و سلم بر عبادت  
نظم و مربوط فرمونه و هر دو خط از خطوط با خوشی و بر سرش نه پاله  
و بر سرش بر کافه لکن  
و اخط در فرمونه الخط نصف العلم زیر امار عالم و کوش جهان  
بنظرت و اگر بخور چه بخور و در نزد و در خور و لازم لکن و نصیب  
لازم نیست و مدحین جهان و در فاکه الفصح لکن نه و بطور  
نظم عالم







# اوصاف ناصر

آفات و زینت آفات و بیکر نیک بخت مرصع و محفوظ بود  
 واء بیکر فتنه و علم تفوق در در این دشت جبر الایات بارک و مجتوا  
 لکون خواجه ایم یک در شمار کیم و جعفر سوب عدت دعوت  
 کنیم به شک در باب از کدیده و سببش عجز کیم  
 و هم آیدون فاته علوم و بکارش علم شود و هر نجاست  
 برانیم و عقول و کفایت بدان بود در نقاط عبرت و نکات  
 حیرت را ایمه و پریشان بارت نیم از اجوبه ضرر و ضرر و از خود  
 بهان شود و هر از آفات بزرگ و عداوت مینه طبع مکتوبند  
 در بان ذوق سیم و سیمه مستقیم است و در این کج نشایان  
 جز مدحت خرق و در جاست طبع و نهجت بان و بدعت  
 بان و جرات کلام و عدالت تجرد و بدعت خرد و بدعت مرصع  
 ابر

علم و حجاب  
ماده

# اوصاف ناصر

رسمه پدید آید بر بکانش نهند  
 ببارک طالع عالی و در سائر غرضه است و عاقل و فاضل  
 مقام با جبر یک کتب فتنه از قدر و تقاضا بهره نهند به امداد کار فرمایان  
 علماء اع در این نه توانایی را به موجب و جعفر و افع و کفایت  
 در مقام طرح و بنا و بیکر و کفایت و بان ستم و عرب و طبع و ضرب  
 و نهجت و رحمت و زهد و قس و حرص و بخت و کرامت  
 و جلال و عدالت انطور و طبع را بر بزرگ و دینار و ستم را کفایت و بهوار  
 کفایت به هیچ بان و نشانی بهان و بهر خمر مصر و عرو  
 عذر و بهر بید و سوغ کفایت  
 و شرح و قیاس و بان لطیف این مروت نه در کجایی تقریر  
 و حرکت و هیچ اثر از آثار جهان و هر از آن کمال و غیره



# اوصاف ناصر

و نهاده تر از این نیست

و از این است که در مولا ان الشرح الحکمة و تحت العرش کون  
مقابلهها في السنة الثمنا

و از این است که در زخمه یا فتم

فما یوثر اب کما کرام در این راه پائین مدارش  
با او از سبده ابر برقرار

بست قدرت و شش بر خلق میخیزد و خجسته فرمود  
و چه در جو کمال بجهت با که و چه آن شب علم با بر این

ملک از قاب رخته که از قفس حیدر و علم سینه این در لکر  
در یک نر موجود بود از آیت بزرگ جهان ظهور

اینم علم نبع رفیع است که بدون یون بدان اندازه بر روزگار  
دکوز

# اوصاف ناصر

دکوز جو استر دان دنیا و کلاکت

در هر است شوار بزرگ جهان تر و تفوق دارد و هر از در است  
و در این و بصیرت و منس تراوش ده

فما یطیق عن الهی ان هو الا وحی یوحی خاتم النبیین  
به این لاله مکنع و جواهر منزه منزه و زینت کف

و این وقت در بیان علم و پاره ثقب آن آیت اقدس از  
کفارش پاره صفات و حالات فرشته آیت با کرم کرامت

العدل

اما العدل

نقص از عدل در هر صفت و بدان تن و عدل است  
و پیه و نزلت است که در در مهول غم و در هر شرافت و قدر  
در هم است و در جمیع صفات کماله آن است که در هر است



اوصاف ناصر

مراتب حق بنی برحق عید کشف و بکسر در بخت از ندره خوشی مجور  
نانه نگو کار از پادشاهی کوارش و خوار و بزه کار بنابر انرا کردار آید  
و هیچ نتر از نه خوشی قدر و نظر نوز نو

در بر نفع بشر با ندر به قلب اول و آواز نکه با ندر لک مطبوع  
و مدوح است و کفیر آن جز در پروردگار بعد دل است

و آن چند از یکسر بشریت و هر بن کاع مکن است طاهر کفو و قیصر  
در بقا کمال مبین فایز کعبه کعبه المملک السلام

در اینج بیکر خجسته حشر انجمن ظلم الله روح خدا از فضل خضر  
قرنیت اله بودیت بر جود و مهورا حجب متعین است وقت و احوال  
در صوبه ظهور لک

هنا در تپ هر مقدمه و عنوان آیتان نجه و صراط لک و هم گنجه

بمون المملک العادل

اوصاف ناصر

بعون المملک العادل خیر آفتاب بن شمس و کائنات  
در تاهات مملک مبین جان بنیان عدل و مملکت است  
در هر پره زای کن سال؛ ز سر زو لال مکتبه صهار و جلیب

وز ندر بر شهر لک پسر و وفرا و از دست و ندر هر ظالم  
و جبر و قاطع است و به خط مکتبه و اگر هر کس در هر نقطه

از نقطه مبین و سر بر بوار و سرش مکتف مکتبه و بیجا است  
از دست و زبان که مگوید که خنده بر سرش بر آید

که نشسته از اینج در پرکت است و ولایت مملک محدود  
مجلس عیدیه از قید دیوانه عیدیه غظم و نیکمات حسنه

و ضحوق عریف و تدا انجمن حقیقه و کائنات و عیون و جویس  
نهان و هویدا و سندار سکوتر و وزارت و مجلس نظام و دیوان



## اوصاف ناصر

نظام خانه و پناه عدالت و هم چنین معر این طریق و ثواب در هر  
ملک و دیار و آوازه ها و منازل و دهاتی ها و چاه ها و دریاچه  
از این جمله مجلس شورای خانه و است و مجلس نوز کبر داران مملکت در همه  
بانو نوز را سر عدل و عترت کافی که در محو لا دین دار در مجلس خبر  
بصیرت است ابد اقبال شهنشاه و آراسته و نهات ساعت لای و لایم  
در کمال همد و مراقبت در آیه بی حد و آراست و توفیر  
اعمال و توفیر نهی و قوت کثرت و طاعت کثرت و آراست عدل  
و ملک و دفع ظلم و فقر و مکار و حیل و دقایق عظیم و عظیمه

برابر بستم نعمت و تقویم عدالت

همه هر چند روز نفیس نفیس با رک برکت عدالت جلوس و عام

و خاص بود در نگاه مملکت و نگاه بار ملک در مطالب و آرای

و عرائش

## اوصاف ناصر

و عوایض این خور و بیغ بیغ و هر یک و موجب حال از لطف  
کامه و غایت شایسته کرد و کومر کفایت و آندم اگر چه حال  
مکروب است و کس و است و غایت بزرگ بهر بهانه از آندم از خبر و در  
و کثرت و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار  
و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار و کوار

و نیز در آوازه و ملک با رک از بهر تفرج و سفر و هر چه معر  
و نمک است که در طران مراقبت به در طر مسر و ملک هر یک

عوض و مطهر و نهی و در اوقات کثرت است و نهی و فوراً

بعضی را نهی و بطور امر به نفع و بیون است و خفا و ترف

صورت و است و مصلحت ابد و در این به

و هم در اوقات توقف از حرم عدالت و از خواجگان



## اوصاف ناصر

مخزن هسته در عوایض عارضی و مطالب محو، نمودن کفایت  
 و بر سر بار کجی موقوفه دانه و اینجمله معانی است و یکس در  
 پیچوت در هر نقطه از نقاط ملک بر یکس نموده و نیز  
 هر کس لبر وقت در هر قطعه از قطعات ملک عطف خویشی بوی  
 آن سملت نبیان بنه

از عجب اینجمله موقوفه که در هر یک از اینها  
 بهام همه ملک و ادارات و کسب و کارها را در هر یک از اینها  
 کام و دانه و هر دو پشته که در هر یک از اینها  
 کار و خود مطالب و در عوایض یکس و دانه و اینجمله  
 و الله است بارک در تمام آنجمله نفس نفس و اینجمله  
 جزایات و کلمات اینجمله امور باقی که در هر یک از اینها  
 بنه

## اوصاف ناصر

بنه و در هر اصلاحات و جزایات و اینجمله  
 سملت و کسب و کارها و اینجمله  
 بنه بارک و کسب و کارها و اینجمله

و عطف به هر یک از اینها و اینجمله  
 من یشاء و آنکه در هر یک از اینها  
 روزگار و کسب و کارها و اینجمله  
 جنس و کسب و کارها و اینجمله  
 و کسب و کارها و اینجمله  
 بنه و کسب و کارها و اینجمله  
 از اینجمله و کسب و کارها و اینجمله  
 بنه و کسب و کارها و اینجمله



# اوصاف ناصر

در پیش و گر در یک مکان و طبع کینه و باز و تهور یک دگر  
 منزل جویند و اگر برخواهنگاه آن بیارکان جور کشد و با کوس نشو  
 بشنود بکنند و بنیان های بر کوبند یا آلتنا گنا معلّم قنقور فز  
 خطما صدایا این فز بزرگ و فیض ت مر بر اهر ایضه پینه  
 و کامل کوان اندک عیانت ر قید و بلا جابه جایی و شرح اینج  
 در مقام خود بطریق فکرم آمد بیون و غایت اینو مال

## اما الجود

جود

مراد از این صفت محمود آن است که در بیفاه حمت و نگاه نهادن  
 قآن نشان بار اینج مطلب ستمدان بد انگونه استعداده  
 هیچ خواهنده از اندر ز خود به مقصود

و این صفت را شرط موصوف و موصوفین و موصوفیت موصوف  
 بالله

# اوصاف ناصر

و در حال استیلا تقصد مطالب و ملولات عموم منوقت است حب  
 القدره و الاستطاعه و الهیة است و قدر مدحش آنگاه در هر وقت و  
 در حالت حاجت و وقت و موقع و اوج و غایت و هر یک و بخوا  
 لیت و حجت و در رتبه مفضل معلّم کوه و از اینها بکاهیم هر یک  
 و برافزایم اهراف و در شرح و عرف مذموم و خدعه است غذا القلا  
 شستن است خود و گرم مد طینی نیز به باند به شیخ هر یک از موم  
 ملک را مقام چهره از لایه و بکاست نش و مر نیاز آو و حجت نیست  
 و متقین است حالت و حجت او مونس و حجت بقول و الو  
 تارت نه های سبب افضل و العلاب او کرد و دواز کار و کوا از خوش  
 باز نه و از دایره تر ت و کفیل و بطریق کفیت ید و بر تدار حص و  
 آریان کوان پنداران کوه و این حالت موصود و حجت نیست و اگر است



# اوصاف ناصر

و اگر تاست خراین و دفاغ دولت سوطه زنده از دایان در توف  
 دار ملک سومی از جوق اعلم چه که و به کانی میگو کار بخیر  
 و تطلی میرود و این وقت که تفت و زور آمل سواز مردمان بخانه  
 بیکه در توش و آتوب مرفته و اگر نیکه فی طر بزرگ ملک و دهم  
 ملک میرد به بیج تدبیر چاره نشود

و نه ایو پس به روزگار که هر سر حق شناس امر را قیام  
 به مع خلق بجو او و دوام جمله نام به نام اوست

هرگز نایع و متنوع و محروم ندشته و تاست طبقات پس س  
 در بیکه بدست پس ماب و نص مام و هر یک سونفر خور

صل و مقام از کثرت بزل و زیادت جان داران هر نوع آس

آیین و اینت و آراش و حسب جاه و دکنه و تربیت و جد  
 فرم

# اوصاف ناصر

فرموده است و انقو غیت سوا ملک کنش امیرانه خه  
 بهای که غلب نوات تفر رعیت جانب ایضا و پس  
 عطا و مهربان و طای و آسایش و اینست خود مکه شتر مالیت موره  
 معینه سوا بیت ن بهم کفایت رحمت فرمود و چگونه بدل و جان و  
 افام و اکرام مرع و منظور میفر

به نام سبغنا خطیر مبراف اسحه و باب داد و است لازمه است  
 و سکوه و بطت و آسایش و ادق ملک و در تح ضایع و حرف

اگر صفت و صرف و تقویم مدارس و سجه و تربیت و تعلیم طفل  
 ایضا و بهای و بکد یک کتب عینه و ندیده و تقنین عاقلست و حفظ مضر

و غربا و طایر حفظ الفقه در روش علم خجیه مفیده و تعمیر عاقلست و جابر

توانست و اده است باین و عاقلست علیه و شریین ماکل و قایل ملک



## اوصاف ناصر

دارای قوتی ظفر نمنج و حفاظت سرحدات و تنور و تناسل طریق  
و تنوع صلب استوکر و اعصاب صلیات و حیرات باقیات و تناسل  
ارشدی و تفریق و تکریم و تنوره و تنوید مظهر الله در سلام الله  
علیهم اجمعین چه در دهنه ملک چه در کف خط و نیز حفظ امنیت و تدار  
قیمه و ارضه و دهر و اندازه و تدار برضایت و تسلط و ب انفاق  
مراغه و چرخ در ملک فایده از آفات و بقای ارض و دی و تناسل  
و خزان بر برادر و تکیه و در بر کفایت و ایام کاه خلق همان است که خوف  
مرکب بطنها از بزرگ با عت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
تا مسلم کفر و پادشاه و ظفر فایده کی است که تکریم و رعایت  
و پادشاه و پادشاه و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
بکسره و دهنه فدی و تنور و تنور و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت

## اوصاف ناصر

دارای انیمه و عید هر یک از الله تعالی در تمام تنور و تنور و رعایت  
و چرخ انیمه و تنور و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت

و آنچه از ملک توکل و خود و دهر و دهر و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت

و اما الحکم مقصود از این صفت مدوح آن است که بر دایم حال الخیم  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت  
و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت و رعایت







# اوصاف ناصر

و نظر در آت ایستاده اند و بر هر کار و کاروان  
 تغییر این صفت از دست افرو بریت نیاید است  
 و نه ایستایش کنیم و بر انعام و جانیش بریم و این صفت بزرگو  
 با قهر در رفاه بکسان در این ذات همگی خردانه گفتار و صفت  
 و تا کنون قرن تا نه سلطنت ابد مدت کی سبک نرغیان  
 و طغیان برکت و در هزار هر یک رفتن بر صفت  
 و صفت مشهور و کفر گوید و نه پادشاه کبر الهمان به و برینیک و  
 رافت رفته و او را زدن و جان با طاعت و ایثار و برونش  
 و ابد اندهر نفع و زرب رو بر کار خویشی نمود و پیمان فرست  
 و نه پیش بر باره معود و گوهر معلوم لا یرال و بر و ام نیر  
 و اما الرحمن موصوف از این صفت مدوح آن است و بر زیر دستان  
 خویشی

الرحم

# اوصاف ناصر

خویش بخشنید و میبکشان و بوجب قدرت و توانایی و پیر  
 و چهار پنج و پنج نکر دهند  
 شد اگر کسر و نیت و در دانه نامیر گویند اندیشه خویشی بدن  
 نیکند و سیاه بر آن نهند و پیر جان او را در جنگ زحمت و صفت  
 و در روان کسی و موهوان از کلفت قدرت بخورد  
 و نیز بر جالت ضعف ضعفا و فقر فقر رحمت او را از هر کسی باز آید  
 نعمت در مقام مدافع و عوض نیجو  
 و نه طبعی ندارد او قدرت و نعمت از هر کسی و حقوق این از هر تن  
 به هر تن تا بت ترک این صفت و حیات  
 و نه ایست صفت رحمت به سبب است و خیر به این سلطان عطوف  
 و رحیم و آب رحمت و رافت همین فرمود و این صفت نیکو



## اوصاف ناصر

آین به در ارکان موحش نبینش موجه خسته لک

هرگز در عطر نغمت بقا حق نیست بآنم و ملای عطا یاش

روز و شب در لعل و صوب زین گرانبار و روز و شب در جفای

مرد و زن و سیاه و سفید و کور و عالم و جاهل و باده و در کون

لوهر صاف لک و غلب این کف نیست هرگز توقع نیست

از آن نیست و نیز مبنی خطر طلب و در است و تحقیق

وظیفه و سهم روانم از دیوان به نفع انا مقرر و نفس لک

و است در است پیر و جز دعا بر تبار انداخت و الی صفات

کار از این چشم نیست و هوای بسپاس نیون و دعا شنیده

لک در میان با نظر لک و دل از هر اندیشه دانه و نه با داد

و ش لک به یاد میرسد و هم چنین با افراد عیال و اولاد

بدانیه

## اوصاف ناصر

بدانیه بر جنت و آفت بدست نیون از هیچ مرد و پسر

و در هر جهان مشهور نیست

و همه ایوه مردم به نفع نیز هر یک در هر نقطه از نقطه باشند

اینج و جبهه صوب مبارک و از زبان و روان که هر تر دانه خسته

بر آئینه ایم و دیده ایم مردان و زنان و چاکران و چاکر

از ادکان در به کام دعا و نما صد ایراد خوانده اند و به نبوت

همچنان گویند مکنه از هر کس بر گیر و بر عمر اینج نمایا نیست

نواز پیغام و جبهه مبارکی برابر با زمانه کان ما از با لک

و سفید تر و برابر تقویت دین و دولت موند تر و با لک

و اما بارت و به که هر کس موند تر بزرگ و و لک موند تر و

سعد طینی نه لک این مرجع خلق همان موند عظیمتر که است

بدانیه



# اوصاف ناصر

در پنج صفت بزرگ است آیت بر جهان سلاست نفس و پاک طینت  
 و صفوت بحیثیت و صفات نیست دلیر روشن  
 و الظاهر خوان الباطن خبر برین و بار شریف امور است  
 و برآید آن عبادت و اسبه و از مخلوقات برتر نشیند لکن  
 خدا را کریم محض که نعمت بر اهل این ملک قوت آید  
 در جبین ببارک و چهره فرخنده و دیدار هائوس آن ببارت  
 و بخت نهاده اگر قنبر ظاهر اندوه مجده روزگار به مکتب دیدار  
 نهاده و کف در دربارش در است بهتاج و نه باطله و هر وقت  
 یاکس نعمت که بختش و بهتاج کفو

نهاده فاجع هموم و کاتف کردب جهان سو کوش و  
 آن ب سو با ش بر نور دیدار در روز فطر کهارم تاجی بنوا به  
 و قلب

# اوصاف ناصر

و قلب نهایش سو پرست از خود مو کب بخت و سرور نل و نور کار  
 به اندازش سو سیکره بروقی معول کوله مجر و آله الاحبال  
 و اضع کلام و نعمت بانی و تیر

حج اهدام

مقصود از پنج صفت بزرگ آنست که در این بآندرم بر عصاره  
 و عروق کلام اطلع و استند و استعاب یقه شمع و انطور مانع و اف  
 و تفریر کاف کبار آید و مرآت مقصود سو از نو نهاندن بوستان  
 خیم بآراند و آنچه دخیل محزون رجه بکاف خمش و انطور کوش  
 و بهانه فصیح و بیخ و تفریر در بند و مختصر ادایا خنک فوراً در کوش  
 من طیب ببارکیر شو و اگر چه مطهر بس طویل و عرض و درواز بزم  
 من طیب بس آن فصاحت و مدحت رنجور نیاید و هر خفیه رشت  
 تخم بریده نرود و از آن فیض بزرگ محروم نه و بنیاد علم ببارک



# اوصاف ناصر

نهوار دوشوار که بپیش شیر بندر دینار  
خط و تیر ار جابر و تیر ابر  
جابر بک بهشت ار کون و زخمه  
فراوان فیض بنیر نیاید  
بیک خنجر نیر نیاید و بان کین  
انجام به و بر کار مار و بان بیک  
بان نه است چنان نه بود که  
بپیش تیر و تار که هر نه بود  
بیک نه که نه زخم بان نه  
عوضه بخیر بهیور نیاید و نه  
انیم تمام

سیر از جمله لک و سیر بید

فدا نه تنان بان سو نیم نه  
بزرگ را فروز از انواع و تمام  
بیک آفریدگان است ز جمله لک

و بپیش بفرز جز بخت بهوش نه است  
و بپیش یک زر ویم و تیر و نه  
و درگاه فرو نه نه و بان  
او نه نه نه و بان نه نه

و دقایق و نکات و لطیف انیم نه  
بر بیکس پرشیه نه نه نه

# اوصاف ناصر

بپیش سحر و زینتر از نیج بهاتر  
و برتر نه نه نه  
و نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
و نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه

و نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه

نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه

نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه

نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه  
نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه



# اوصاف ناصر

متصف از این صفت بزرگ آنست که شکر و عطر در دهان  
عصیت در بند نباشد و بیکره بر آن اندیشه رود و بواسطه آن تفوق  
و ارتفاع و تفاخر در وجه خویشی منکر

مردمان را نیازمند خود گوید و کار را بر ایشان موقوفه و بوجه  
نیاید و بر ایشان و کله بر ایشان و چهار بر ایشان بیک دیوار  
و بر آوده نماید و هرگز بخویشی نگذارد بیکران را از این خویشی گزینش  
گیرد چه حالت خیرت ابدی را نماند که او را در جزا قرار ندهد  
و باین قرار صحنه کفو

و نیز باینکه زیر دستان او میسر شود و هر چه بکشد باین  
و هرگز آنی در اندام بد بیکران تو تن بچونید

و این صفت بزرگ و تمام عالم از مقبول طبع و نیز در ظاهر فانی و

# اوصاف ناصر

و قوت روح اینست که در پایه ترف و ترف این صفت  
برهمنه است بر سینه است و بار هر کس را باین از این هر  
جانب و در برضه کمال تر منصف ذات خداوند غور قاری

و سلطان جهان در حفظ و همسر کفایت خداوند قوت بر این هر کس بر تو  
که هر تربیت بد بیکران باین خویشی است و در تن مردون  
همه کفر سلطان کفایت باین طاهر انبوه و روان کرده و در ده و تنور  
کویک و در ده و عفت و عصمت و خیرت و عقیقت و قناعت  
و رحمت و بابت تفرع این صفت که هر کس

و نه ایو سپر باین سپر در این و در این و در این و در این  
باین در این و در این و در این و در این و در این و در این

مکن نشان اند باین تدرار جلیت و عاقبت و خیرت که باین و در این



اوصاف ناصر

اینست آیتش بعثت در این سر خفته و اگر در این سر بدو مملکت کوفتند از  
 پوزنه ای بزارت بزند غلظت بکشت آیتش بخند و اولاد آیتش در  
 اگر چه خدینم بکار بجو و لشکر بکشد باز و در این سر است خن و اما  
 مملکت از خونین بداخله و بیزان کیو جب از غت به عیتر تن  
 درند و دینر هر کرد طبع بکشت لاند هر و بکسر از غت و بکار  
 زنبور و ذلیر اصد و واقع شو

و بهین واسطه در هر یک که در این دو بار خفته هر قدر  
دانه و از دولت غیره را که دانه بهر نقطه از آن طالع باشد  
و در هر یک حجت و دوست و خوت را به

تأليفه و تكميله از بعضی در هر نقطه عبرا میزدند تا سوتی بجا آید  
یا کتب را در دست میبرد و آن را میزدند و بعد از آن نظر میزدند  
که از آن

اوصاف ناصر

گذاشته اند یا بقیه و تفرقه خیر زبان باشد  
و نیز در به عفت و عصمت و دیگر صفات و تفرقه این صفات اند  
آن نقطه در این خضر باقیست که از خود تحریر و تفرقه بر گرفته  
و به اهل ملکیت شده و آن نیز به حقوق و ربح عهد با اهل ملکیت  
خیرت و عصمت و عفت بنقل و تفرقه این مطالب در مقام خود مذکور  
مرکب خود از اینست یا و در و ناصر با

وَأَمَّا الْهَمَّةُ      الَّتِي

و این صفت نیز ارجع بغیرت و علو طبقت و دوستی صدرا و  
قلب و بند نظر است و چنین است که او آنکه در شیر و اندیشه  
در ظاهر و مقصود در نظر آید چنانچه هر کس بنده و تجید نماید و همه از  
درجه هر کس متمم او مسلم شود و هر کس مستتر باشد بهتر و مدحی شود



# اوصاف ناصر

از بیک مردم ارفع و اشراف نه همه افسیر مدوح است  
و نه آنکه بصیر خبر در این غصه غایت تخمیر آنقدر نیست نهاده  
از هیچ سطلانی بزرگ نهاده و نه بر این سطل آب آلوده  
و افلاک است در این صحرای خنجر آب کوفت آب است  
صفت عالم بود ادا کفایت تا برون فدا هر یک  
بموضع و غرض مذکور کف

القول

واما التوکل

و معاذ این صفت است آن که در این سطل آب  
طینت و کلاست بخت و کمال نفس و لطف روحانی  
و صفات حق و تجربت حاکم برید کف و باطن از خلق  
به نیاز به و است امور و سطل آب بند سزاست و کف

بهر

# اوصاف ناصر

بصیرت در کف خط و حرکت و نیست صفت اشد  
و مبارزه در عرض توحید جولان و به از این اثر اکبر  
و جز خدای بر جزیرت و این صفت در هر کس باید رفت و  
رحمت است و مدینه بود هر کس رجوع او را خطیر و دانا  
بزرگ باشد شریک است و فدا و امانت و در هر صفت و  
انقذاب که کفر از حق و نجات است این سطل آب و حیران  
و دماغ با نیر مرآتین سوبر تا به

هر یکس قمر بخت مان از دیدار صفت از کارها و نیست  
چنانکه خود بزرگ باشد بکار بزرگ نیز و به  
و اگر این سطل آب و احتمال و توکل بر خدا و ابد است نمودار  
عالم انقذاب و نظم جان و خطا بکیرد



# اوصاف ناصر

و نه هیو تا چه سپهر کنه ابریم و تیش کنیم

در چنین وجهه مسو با برکت است و سیمت عدالت بر دم ایست  
فره و آنداره توکل غایت فرقه و میوان کشت عین توکل  
در این قلوب مبارک مجسم گوید

خانه از زانی و دیت همه تا کنه سیره توکل بیع و کار  
توکل نه و هرگز از درو سر دات و دفر کربات و  
حصول حوادث و ددول و ابریکه کنه شسته و قصه احوال  
به سویی و تطیل ناوله

و تخته پنج و خمر نما کار کنه در غریب ملو کانه بغیر  
ناله ستاره و فک و روزگار مخلوقه خن رو در انچه خن  
دینان بخم سو به خط کنی که و قرار او فدا و در او

خوب

چنین بود که ان و علی الله فلیس توکل الملوک و ان

التوسل

و اما التوسل

مسو از این صفت سنج آن است که در این بگویم صفتین و  
ویدار و رهن نیک نکرد و از به وضع بنیات و در این مقصود  
بان کس چونید جوید و بداند از هر شتر مصلح و به کار توان است  
و در حقیقت این صفت نیز از تفرعات توکل است و بار کمال  
تا هر سرش بکام و بروی مرام آید

و سعادین سو و دالعه فتات خلیه و حواج بزرگ و اقدار کامل  
و نهایت توکل و منجیت کرد هر انچه بینه

و خطت این انفع برکت و بیکر ان عرض حجت که از

لازم تر است



# اوصاف ناصر

و این منبر بدست جزایرت حضرت و ارباب الطیفات یکس

حاضر عبادت و دافع بنیات نماند به و در طریقات ادر و خلوقات

جز بول و برادانه در سلام الله علیه همین منینه

و در امور است و نینونه پادشاه اسلام و سید خدایان و تابع الله در است و الله

این مقام و محل صحت نام است

و اگر بخوایم در بخت و نفع اینها را بکار بیاوریم و بکار و برادران

تغایر با نمانم نریج خاصه و انی و نریج نماند کانه است

از افعال و اعمالش گوهر برتر متفقد بود

خفته بودن نمون و اقبال خیر و جعفرین و در جبر و خیر و نریج

و گو کار کیم و شرا گوینم و حجت بکشان و با بکار و نریج

افتد و در این صفات حید و خیر و سید است و دعا الله و الله

# اوصاف ناصر

و اما المودة و الاضاف

المودة و الاضاف

مقصود از این صفت صبر و خفزه از دلایران است این صفت

در این از کمال دس و زهد و دوع و تقوی و عزم و عفو و عدل

و انصاف و کثرت و ریاست و دایت و امانت است این صفت

در جانب درجه سقیم است و سیار بنم و بیخودت در کمال صفت

افزیده اندیشه نکردند و نریج و نریج و نریج و نریج

ستم بخیر و بخیر و بخیر و بخیر و بخیر و بخیر

روانده و در کسر و در این صفت بنم از نمانت صفت حید

همه در و در دنیا و عفر را خفزه و کای است

و لدکین کثیر الله الله الله الله الله الله الله الله الله

تا چند بسته و شسته است و خیر این صفت و کمال صفت



## اوصاف ناصر

بر تمام صفات حسنه موفق و بر اهل حق دینویه و اخویه  
غالب گفته و این صفات من در کمال است بلکه هر یک آن یک  
در مقام اخوت اند

و در آخر عدل و نصف بود هر چه بر جفت و خطیت است این در حق  
بریم هنوز اندازده الف بود در یاقه بشیم

در ماسو در چه مروت و صفی با هر چه است در کمال  
سخت و هرگز در نهاده است نبیلا و ضعیف غایت شجاعت و غیره  
و باندازه سوز در هیچ کار کم و کاست و کج و در است بود که بخت  
و در است بیکسری در قدر و منزلت بنه

و تا کنه در قرن تا نه این عظمت جاید است

از آن روح و حال با نوشتن هر سطر و بر ترنمه بود و بر این صفات  
است

## اوصاف ناصر

است تا چند محیط و محاط است

هرگز حق در حق بر بلبل و بلبل نشسته

و همواره صفات و حقوق سلف بود در باره فدا و منظور

و چشم از تربیت و رعایت و در خانه نداشت دولت باز

نمونه و بنعمه و ثروتها و در جات و استیارات علیه غیر گفته اند

و از دواج ابا و اجداد این بود که خشنه

و هیچ کار و کار و مبداء را برابر هم و قوام این ذات مکر است

از است هم سبب بزرگ است چه همواره روح ابوات و دولت

و بن بن حیا کاموف و کامکار و بدل و قابل اولو از کعبه

خانی نه و ماه خوانان بنه

و نیز محرم مفسر بود بر توحید و نفرت است که در حقوق علیه



# اوصاف ناصر

نیر سلطان صاحب ان غله الله الا آخر الله بفتح هیه تکر  
 و دعا کو و ناکسته له و طریق نفایس و از دست نکر که الله و بویسته  
 سدر و قبال و کامران و اعلیٰ بس لایم یک بر خویشی تقدیم نماید  
 و در حضرت فراموش بویسته بخت و تهمت و تهمت و دست دعا  
 بر سر آوردند و از صمیم قلب بخواه

و از عمر ما بعد او بفرار و بخبر سو بر با بکار

و اینج و جو کوه و جان جهان و مایه نفع و امان و آیه روح

با سکنان لک میگرد کامکار و نادر بار

و اما الدین

التدین

مملو از این صفت ماز و نیت سراز از آن لک و قلب

این سو و مرآت حقایق لایات انور لک جان از عقل

غیر

# اوصاف ناصر

غیر بارک در صفت و نایاک و جان بفرغ انور و نور حکمت خود  
 هشته پنج از مر هکذا و اندیشه بدله

و نایاب جرج کوان و آفرید کان زمین و همان را آفرینده

و لک بانه و احد و با خد و نند و قار و در و امانت

و و حد و جز و نیم و این و احدیت

انوقت در جمله ادیان به تفکر عینی و تفسر دانه در نکر و تهمت

و شایع و بیه و بایه نیران هر یک از این نیر و آن یک سو و بر حسب

سراج و حکم نخت نبیان و مایه شرف و شرافت و انکار

و کامکار در هر و جان بفر خیر و بدان لک و طریق بسا

لک و خیر کیه از به بکرد و بیعت بیه تکر و آب راه اند

و در هیچ مقام شزل نگیرد و خوشی را جعفر از و نون



اوصاف ناصر

اندیشه شناخته نایب و جرات دارد استقامت اندیشه بسیار  
 غلو مقام و رفعت منزلت و فراوانی دنیا و آخرت است و ثنوت  
 این صفت در اخلاق و عیبت نگار است و بهیچ کس نیست  
 حجت نیست و مدعیان ندارد و مقدار محکم و مستحکم عظیم  
 هست این صفت و این مقام بس و جیب و لازم است  
 زیرا آن سعادتی و این ملک و خیر مردمان بهوش و روشن  
 برادر دارند در محبت سلطان برافش و اعیان ایشان پندار  
 بنی و اگر چندان در آرزو و زینت او بدید که بایه نقد  
 و اضطراب انوشهر بزرگ است

استعدادند و احد حد اگر کار لم یله و لم یولد تا بخت  
 بسیار گویند و تا چه اندازه است سبایش کبریم و محض رفعت عظیم  
 نهاده

اوصاف ناصر

ضرایح چنین سلطان دین دارد و بزم سوار بر بخت کبریا می نشیند  
 بهر در و سپهر در راهت و نیز این از جوده شمع مطلع خاتم نبی است  
 و دارت فرستگان مملو از اله و سلام عیسی چنین بفرخنده انحراف  
 بخسته و بار آورنده و آقا و مدینه و دوست مختلفه است تا فرموده بشنید  
 بشیخ گرفته نه پادشاه و هیچ باب که نشسته نه هوایه و با نوازنده  
 موصوف رفته نه و هر نه بود و هر نه نه نه و بلیقه و قول به طایفه  
 در دقایق حکم و دقایق شریع خیر انعام و نفع توهمه و جز در خاتم شریع  
 انور و طریقت الله ضافه دارد کار از این کار بر نهشته نه این در  
 حفظ شریعت و صیانت خلقت پادشاه و مستدام و با توام گوا

الحیار

و اما سحر

این صفت که هر سواد اوصاف و جبر نفع نهند است و این است  
 نهاده



اوصاف ناصر

در نسخه‌ای از خط الایمان از یک کاتب لیده این صفت با کمال از کمال  
علم و حلم و تدبیر و سادت و کرامت طبع و بدست قدرت و پاک  
ضمیر و معانی نظر و کثرت رافت و عطف و دقت و زرادت است  
و کسر بر او از خطی بی برافزین است

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ مِثْلَ مَا أَنْتَ مُسْتَعِذٌ  
وَاللَّهُ بِرَبِّكَ عَلِيمٌ

و کبر محم و بنده ازه شرافت و کمالات نفی نه موجود خجسته  
و هیچ مراتب روحیه یقین نیست و مدد طین شوکت این بهر و کمال  
اقدار و اختیار و بی غصا و کبر و دایع حضرت پروردگار و بر  
زنت و زینار هر کس متوجه نشد

مسوکت تا به میزان ششصد و نایه هزار و دویست و هشت  
ار

اوصاف ناصر

اگر کما رقا در قهزار، حذبت یایش بریم دستایش کنیم  
 و بود در چاکرستان آرزوم بنیان چگونه سلطان فرشته  
 خصلت آتش و افکار هم و بر چه نمتر بزرگ بنوق فرهور و آرز  
 بر صفت بزرگ و شسته ستغنا هم بریم و با تصور در بر تصور در آیدیم  
 و در ذات و لافعات با پوشش بر آفرینیم و با فو ق تصور خوینیم  
 با اتفاق شرم حضور و حیا خرد و کوفه روح بر تاست خلق جهان

قصبت سابق ربه است  
و در این صفت که در ابتدا به تعظیم رفته و کثر زینده و داشته ایم  
گفته بنده که هست و او ترس

و خیر، بلینج والاقبال تواند و در این صفات جمید در ضمن سیر  
سوره وحدت سیده هایش مبوط و شروع مکرر از این آفرین



# اوصاف ناصر

کفایت نیز قوت و خیر توفیق

الترتیب

و اما استر و استر

این صفت بزرگ نه چنان عجز دالو در خیر تجدید یک از

صفت بزرگ حضرت شاد العیوب و غفار الذنوب لکن

و هر کس سوار بر نفس بر تو و بزار

و مدد یکن سمدت این به برادر و صفات اهل خلق بزرگ

نبه بر استغفار دلانه او حجب لکن در این صفت عیبه بر نکرده

ضاد و نثر العیوب و اعلام العیوب و تا چند کسر گوینم

و این خرد و عدل و وف عطف و تا به تمام بر ابرار عموم عیبه دلی

استغفار و تا به درجه برتر محایب و پوشش کثر و کاستر این توانا

و نه به رازر نیست در خفاش کفایت و بر دهنیت بر

فنی

# اوصاف ناصر

صفت کینه نیت فدایش برکت کامو نه به میر و زاده است

بدل و قیاس را از پنه زین صفحه آن ناپید

و اما صفات احوال

صفات احوال

معه نیز صفت نمه متع آن است در صفت ن در احوال

عقوبت و توطیع و نهایت در بد غیرت و کثرت و حمت

و زهد و دیر و توکل نام و توکل صرف آن حالت بدید کد

و حجت بر نیازمند رسو بد فیه بهی مد خط شکر و بیعت و دلو

یا غرض و جبر خصوص بطور و نیر و و طاعت دشته

بر آو نه خفه و بیکس رسو در حالت پس و حزن کحله و کمال این

صفت مختص ذات حضرت یون بهار است

زیر آه منظور به بر خیر توان و قدر لک بر این کار نیز توان است



اوصاف ناصر

و چنانکه بوقت خورشید بوقت خواب در این مونس خزان  
در آبرو آفتاب صفت لاله سرشوریت هرگز نشنیده  
محمود است و مدحین حمت آیین لاله نظر در است و عید ای  
و مرکز ای کلام و بهار خاص و عام که معلوم است، چه مطلوب است  
ایمانه از علم بصیر در این خضر ابرام شخیر

این صفت را بذر بر عالم کوانیه در باطن هر چه بکشد از حد بشر  
خارج است چه از انکسار و برکت سلطت مبلوس فرسودگی  
این صفت را از مبلوس بکلام نوسش رنگ فلک آبیوس خسته  
تا کشف یکس در غایت اود که بفرشتی بعضی مظهر بدارت گفته  
و حقیقت بر آونده شده و اینوس مانده

اینکه در زمان پید شدن انیلو عرض است بار نفع است

اوصاف ناصر

در اسرار یک صوفی نیست و در کلمات آیت انام و اکرام و لطیفه  
و شریف و استعار و اکرام و دفع قدس و نشی زینت افراز نزل و دفع بحر  
و دیدن باغ

تبارک الله العظیم و جبرئیل و عیسیٰ عجل از روی حق و قلم از بن زکریا

هنا، این مطلب بنین و مجرب است در هر نقطه از این ایام  
و هر یک از این کون میخانه و خانه زادان آن فدیای یکایک  
در هر امر از امور از به کس میبویس و مطلق الله کونید و از هر کار  
چشم پوشیده نه آنوقت عرض جهت بنیادگاه و منظر رحمت و

قدرت حضرت اقدس است برین دار آنکه بخواند بکسر این کلمه



## اوصاف ناصر

در رحمت و رأفت نهیاری که کارها را بهر یاب برکند

و این صفت روح جز بر کوهست هرگز نفعی که در اثرش یاب

ناب بر فتنه نروان

فدایا اینجای که کارها را بهر یاب نفعی از نیت پادشاه

و عوض نزار و یکسر هم از همه بر نرنگد

پس بگویم در کرامت و رحمت نفعی که در نرنگد

به و اقیانوس و دولت و ثروت و عظمت و صحت و طول عمر

و سلامت و عافیت مزاج و نفعی که از مزاج برکش چوبت نفعی

نفس و نفعی که لا یشفعه الحاح الملقین

و اما الایمانه و الدنیه و الدنیه

الایمانه و الدنیه

معاذ این صفت که در آن است نهان در حبیب مدد غیب

و نفس

## اوصاف ناصر

و نفس قرآنطور چهار توکل و از منقوت به نیاز هر شسته به اول

در راهت و نیت قدم تا بت و قلب التواضع و از نیت هر در کار

معاذ و اسوال مردمان هرگز بچشم طمع ننگد و مال هرگز به خصوص

به و خواند و بار او نفع

و نیز بهر راه و نفعات و سلامت منقوت به نرنگد و نفعی که

تا به محرم از نور تابش نفعی و نیت ظاهر به نفع و نفعی که

پوشیده نیت و سلامت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت نیت و جمع بزرگ از و دایع حضرت احدیت

معلوم است تا به اندازه که در لکت

و نفعی که در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

و غیور و کریم و دین و تدبیر و عدل و رحیم و حلیم که نوانه است



## اوصاف ناصر

آنست ابراهیم یعنی ابراهیم و خیال خوشی بنابر کرد  
 بکشد غلظت و در آتش روزگار این برپایش خویش نغمه می شود  
 و بحال قمار است صفحه ای که برکت و خیر بآید شود  
 با تزلزل غلظت و برپایش اندیشه از راس برضی که

و بر جان و مال و ابر و خیال خویش کس به در دهه فرج و ایمان  
 غنچه و بجه و جان شیشه جگر آینه

نه آتش رنگت این و ایمان و دولت و جود جان جودین بدو  
 و ابراهیم یعنی سوخته نعلت بزرگ تمام که آ

و اما تدبیر و احسان و

مقدور از این صفت نیمی و نیمی این است در این  
 آنکه از تنبلی و اندر آن در غنچه و قوت بخندید که در غنچه  
 نمر

## اوصاف ناصر

خبر بر مکتب و نامور بدیدار و در اصلاح آن چنان  
 بکورت از رزیم و اندیشه بهار اطراف و عواقب و بای آن  
 نگران کند و آنوقت تمدن و تربیت دهند در نیت لولیت  
 و دولت بهار که آید و آن نیت و تربیت بر مکتب که آن  
 و صعب الملك باید و تربیت و نیت این صفت که هر ملک است  
 و مرآت قلب و بر مکتب تجارب از نیت بر مکتب نیت

و با علم و کس و بخود از باطن مکتب

و فرایه بطلب بار هر کس خطه و طین مکتب آتش و روح  
 هم خطره و حواکی نام است پوشیده نیت

و خداوند بصیر خبر در این و جوان صفت نیت بزرگ  
 نه آن پایه و بجه و فرمود که هر کس که با فوج بر آن تربیت و مکتب



# اوصاف ناصر

تأثر و عدالت و ترقیات فوق الله در مملکت معنی در این است

قلیدر بار و کالفع در از هم ز بولطی هر خطه

بر این مندر دلت دلو؛ ایله از این توجات نظر خلیه باک

وزار ص فی غیر دایر بنده بر در میجا سلطنت افزای از کواکب

خشتی لند و هر یک بر این نظم مکتب فطیم کانی رسد و بهر کجاست

عقد و زرامت هر دایم بت تدبیر و صفوت ضییر افروز قی از

بهرت در قهر از لایم بحیر و بهره مرند و خنجی لقا تدبیر مدو

منکره تنقذ از زار عالم لقا اقدس ارف انوار رف با کشتی که اد

لکه خنجی طفر و بیان آشفده و آشفاضه نعم فوراً بطور رس تریه

و آن یک کلمه؛ یک سطر و کلمات آیت بارک چاره یغیر

و اثر کلام الملوک ملوک الکلام لفظی هر کوفته و این مطلب از آن بزر

دشمن

# اوصاف ناصر

و شریعت در حین تارخو

و بون الله قلا در دین و دلت و جبار اودیت همه با یوش مذکور

و جزو یزد و شروح خفیه

و برهن و مدتی خفیه که اگر عقد متین و راکت آرایش مو

بهرورتن وزیر کانی و علق و حسب را سقیم برابرند

برایت برافضه لید و بر این خنجی تامت لقا معنی مکه ملک

جهان لاهوت دلنه خدایش در هر راس و هر راه پناهت و پناهت

و اء العسر و از هم والروع

القدس الرابع

مقصود از این صفات سعادت است که این نواز

تجیات انوار انوار و شراقات لغات برادر اندر جبهه صف و

صفوت و بصیرت پدید آید بهر چه در و از هر چه پخش خدای از منته



# اوصاف ناصر

در چه گنج خورشید افروز و هر چه جزا از نور زلاله بر او بنده و پراز  
 او اندازد از این امر هرگز بشنود اینجاست و عوالم در این عالم  
 فریفته و هلاک شده و مغرور نیاید و میگردد و طلب غوغا و مقامات  
 عاید و لا اله الا الله مقصد حق غنای یک مقصد و منظر عاید  
 و صمد حجت و تقوی روح پندار لکت او زنده و برتر قلب و  
 فروز بخش و خصایص این صفات ملکات و عیال حسنه  
 آن در اسباب آئین اوج و در افراز هر چه در جهان است  
 نه محتاج بهادت و کفایت لکت  
 خدا سر ستمال مضطر و کرم خویش بآنان عطا فرموده و قیامت  
 میخانه و اگر بنیاده بزرگ و صمد و فوق نشسته باشد از نشین  
 و خواندن نیز بهره نخواهند به همین قدر میتوان گفت این  
 صفات

# اوصاف ناصر

صفات حسنه بابر سلطان جهان عمو و پادشاهان اسلام خصایص برادر  
 خور و سزاوار است چه دیگران خیر بنی صفات متصف باشند  
 از خوشنیتن بخوشین بهره رسانند گنج خیر سلطان و اقیانوس  
 اوصاف توفیق لکت از خوشنیتن بجا و زود بند و مردمان را بهرادر  
 قسمت ارشد زیرا سلطانین خیر بهر چه بایب و آقا به عالم است  
 بهنده از هیچ انتفاضت و استنارت نایب نمیدهند و بهر انتفاضت  
 و انارت کجایش و توان داشت بهند و خیر گیر مردمان از خطر است  
 غم محارف در کثرت کبار عوارف و فروغ انوار سلطنت این  
 بایسته بهره بایب نهاده هر چه خیر بایشان بآب قوی رفته و  
 بهره ایشان بنور زده و دروغ فروغ یافته بشود  
 آن هیچ بهتر از خود لکت



## اوصاف ناصر

ارضا فخر از فرزانده فکرم نمیرت بخت بزرگامدست  
سپاس و بغایت و نعمت یابیش گریم

در تمام روح و کلیه در اسرارش و نظام امور ما بود در دست قهار  
و بخت اختیار چنین که کار ما کار نهم

و از هر صفی نام بریم از نیکیش کایاب و از هر تعالی بر تو ایم

بر اقصا مدار جبر و مابعد

از صفوت نیت و خلوص روی و الهوت با هر ملک نبوت  
و کمال رافت و عطف و بخت بخت و هدایت

و اختیارات قدر کائناتش بر من و شرف ملک

و جبر بقام قریب و استغفار در مرکز اسرار و توفیق یقوت  
و تائید است بکافی لودا که آنرا ج و موبت مهر ملک

و زور

## اوصاف ناصر

و زور بخت و زور بخت و زور بخت و زور بخت

و این خبر را در نظر تو در خور توفیق خداوند بخت از کرانه

آفات کفایت بخت

و شرح این همه بیوت نیت مستعدا مطور حکمت

و ایشوکه و لطف و بخت

الذکر و بخت

با توفیق بر زمین جهان از زمان اسلام به کمال بخت و بخت

نکست این همه بیوت نیت مستعدا مطور حکمت

و عدت نکر و بخت کسور و عدت عالی و توفیق و بخت

و ضامن استان عدت است م و زور است عالی مقام و ایشوکه و بخت

و میوان کفایت غلب از این بر غلب مد ظن بخت و بخت

نکایان جهان توفیق و توفیق و توفیق و توفیق



اوصاف ناصر

و نیز دینیه و غیره در شایسته و بدیه و حواجر ابدار و لایق بود

۵۰ هر قطعه از آب عیب در آن تر بزرگ است؛ مریه

و به جو قوت و نبوغ جوان و تربیت بنابر آفرینان و احسن و هدایت

اینجوقت در افرازدن دودش و بکوه درخت بنشیند

خانکده غیبی؛ گذشته روزگار غم زینت کیم و در راهت بدوای غم

آن هلت کائن و تقیہ بنیم و آن صف سہ رو بہا (آدم)

والكنف انما هو قوت وقدرت لو نيز بار محمدريم كه الله اعلم

وخلص غیرت اینج حکم و کامر دلا دل عادل قادر و مضامین

حافظه، صبره، مكنونه، ذمير انوار و نصرت احمد صبح الرعيه وآله وسلم

رواج، مقیم در آنست بدو افسوس و یقین طالع افسوس

و از هم اینجاست که در حجت و غیر از آنجا در آنجا در آنجا

ان

اوصاف ناصر

افغیہ صاحب کافہ نوبارۃ حمار و سفارت کبر و قوس و کمر و

یکه بر پیر و حفظ این موزن در هزار و پانصد و هشتاد و نه

حضرت و مہربان و نیکوکار و نیکو خلق و نیکو دین و نیکو دیندار

ایہ مرتبہ الہامی و فرشتانہ ہے و اللہ اعلم

وَجِبْ تَابِعْ فَوْقَ الْاَلَمِ مَعْرُكُوهُ وَصَلُوهُ رُزْوَتِ الْاَلَمِ اَيْضًا

نظام و تائیدیه هر علم الهی است و در دست پادشاه

و در هر مکتبه بنام نیکو و نامند و تقدیس و الهام بنویسند مطلقه

دولت فاضله در کله سها و نارا از رز جبرئیل بر کوفه

اقله در ملک میفید در هر سال ده کردار که صرف این امر است

و توبه مناس و توقیر و احترام و آسایش عبادت و کمال مقام و

طلب علم نفسه وبحققت ردت عليه وبنار شربت لوان



# اوصاف ناصر

عظمت و غرور نبه و در محبت اینج همای در قریب کار  
 نامت اینج محبت و اینج شوکت و اینج دقایق و غزالیج و اینج  
 شکر آراسته و کسور میرسته و از به هماره بین منظور خوان است  
 و حقیر اینج و جه سمو مبارک بر بهلم و هدایان و دو

تا اکنس در سالین بخت بر کینور و صید و کمال دار بایقه بلبل  
 بیج یک از مسمان و آه سلطان یا کیر کن تاب و انگار  
 نشسته است چنانکه بعون نیوان بهمال و قابل شایسته آفتاب مال  
 و اینج اجمال سر دغا مذکور آیه

نه افند و اجمال در غیث و آچال روزگار بر عظمت و شوکت و کمال  
 و طول عمر و محبت و صلوات اینج و جه کثیر همچو مبارک بنظر آیه

التیقظ

و اما التیقظ  
 بهار تو

موصوفه

# اوصاف ناصر

ترجمه از اینج حالت اینج لکت در دین بر بهلم لطافت اوج  
 اینج و کمال خفایت و کسیت و کلاوت فخر بدینج و بر  
 هر کار و هر بوی و انگار بن و دلا و مپاد اینج و از نخست در اهورا  
 دینیه و از آتش پس دینویه هرگز بیج قهر و جبول و مزدک و صفیر  
 نوا و دهمواره در ترخه کنس بیج

در بحر بیات و کلیات امور الطلوع کما حتمه از وقایع و لکها  
 احوال و مجاری و حالات و صده و در هوادر و حوادث و حرکات و  
 کنات و محنات و تفریح و تفریح و هر هر سویش از کنگره تخت  
 و در نور و در مقام چاره بهیه

و در اینج صفت همیشه در بایش رحمت بایش مرکز رانه  
 به از تخت هر کار و به بولت اصلاع میکند



## اوصاف ناصر

دراز دشوار بر بیان بر جنت نرفته  
 و سدید طینی جان در ناظم ناظم عالم و در از زمام خیار کرد هر  
 از نبر آدم و عاقله بود و نور ملک عید لایه  
 ظاهر لکت تا خفته حاجت به صفت برسد  
 و نهی سنده به لیس در بهانطور و حجت مردمان بعد طینی است  
 حجت سدید طینی که او ندانند قاضی حجت بهار بهار  
 پس این سو بهر خفته توانائی دلان  
 خوشی سو برابر انجام امور و نهد و نوار کار را بر بختان فدا  
 بهار و آسمان و فرودان  
 تا کار که از فلسف عالم به نیر بویسته اصلع امور و انجام معلوم  
 و حجت و حاکم این سو از پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه  
 و بیان

## اوصاف ناصر

دست این خفته حجت حجت خوش سو از درگاه انور بر آورده  
 قبول مرطوبند و هرگز از خوشن این نزلان  
 از حجت حجت خلق نیز ملول نیانند  
 و حجت حجت بر این سوال بهر و کریر تحفه داشت  
 چه تا بهر نیر و این بهر کون سو هر خفته حجت حجت  
 گویند و جاده آتش خفته بهر یقظ و اصلع هر کار قید از نوار  
 تحفه بود و این مطلب بر بهر بویسته نیست  
 فالحمد لله الذی لا اله الا هو سته و لا نؤمن  
 در این قالب تریف و خضر لطیف تا خفته و کت و  
 زکات و نهی بهر آنی از انات و عمارت  
 از حالت سکنت و ابر سکنت و ملت و ملت حقت ندر





اوصاف ناصر

داراست نقطه در سحر است و در اوست و حرکات  
و سکات جمله ایغای و بیغای و خالده و مجرر و عادت یک مالک  
و مالک غیر نیست در اینگاه نفاذ و کفایت کسوف  
باشد و همیشه عیدج هر واقعه بوقبر از وقوع میغای

و بکار ارمعه بدیدر کعبه عقول و انیایان ازند بر این عجز است  
و مردمان جز موباز اصلاح و دفع افعال و نفوس آنها نرسد  
و این مطلب نیز بتوا هر کافیه و ادله و اینه الم از غی سروج  
و مذکور خفیه است ۶

مآذنه علی اسم اینج نعمت بنده آیت نور ابراهیم ملک  
پایه و اینج و بگویم بارگرو

بکتاب مه ار وکت نامدار و روز در از و زمان و میاز و روز و



اوصاف ناصر

والاكتة والغزاة وضلع النخيل واسمها فطه  
الكتية واسمها فطه

این صفات بحکم از لطافت اوج وحدت ذهن و صفای قلب و نیز  
عزت و انکساف و جود و ترکیه و استقامت سلیقه و برخورد و حب و دین ایست  
حق و حفظ و استقامت و استقامت

و هرگز از این اسباب دانی نیست بهره آید

مجلس هجرت ارباب و مفوضان از آن خطا و بیعت در قراولان

فحق بود بخیرش و دلوراک بیج حبه و فواید جلایه سر بکار و بایه دایره است  
و مدد طین حکمت آئین بود مرجع هم نام همه و یسیر از خط و

مہوار بزرگ عمر و شہاب بن ہند

نه آن خدیو و محمدی که در ده و صد و سی و دو

همه بر آن کار از نو بدید که کدورت لب بکومت دارد ازینجا



# اوصاف ناصر

اندیشه هر روز بر این حال است که

هر یک در قایت و لطیف است و کیست و ذلت بکنند

و آغاز و انجامش را بجز انتقال در پند و ترتیب استوار در ذهن بپند

و فدا و جملش را به نیرم حفظ و قوت مستند در ظاهر بسیار

و هم به این نیر و قورانی صریح از پند ابهام گشایم و به نیرینه

ساخته و حجب و کار آلوده یافته و سراب هوش و دراک و دایت

و امانت و امانت و خردمند بر این سو به ترازو خراست بخیه بسته

و بزم بیت و در راه را آنکه سر کمر و بکار آردیش و نه لاله

و امر و زنجیر چنان کار و چنان شکر بکار است

و بایست قوت حفظ او را نگه دارد و غدا و نه

تا بهولت و اهورا بوق طرقت ابهام دهند و اگر این نیر و بزم و شکر

یا نو

# اوصاف ناصر

یک سو تازه بار چرخین خمر گزیده و از ناز و حال به نیرینه

اگر فوراً بکنند که از نیر و زخم نیابند و اگر به نیرینه از نو آید

فرمانیه زمان از دست بشود

در صدق الله نور سر بسته و وقایع معمول نمرد

و چار اگر نایب نیابند ایستاده و دشت

و نیز هر کس در بخت و مد ظن تشریف و بعنوان به دست یوسف

غرض آنکه حیرت حیرت لایب ملک عظم در محیط انوار

غیب و اهرار به دست است

فما بکیم کایت و امر و فرات صدق و کذب اول و نه را که بنیاد

خفیه فرمود و پس از آنکه آمد هر سو و آنگاه پیش آمد و کار

از نو و نیر کیر سو آنچه صلح ملک و ملت است شکر نیرینه



# اوصاف ناصر

تا بفرجام از از دهم دخت نداشت بگزیند

و نیز بخت سلاطین و ملوک بترجمه مرز بین کرد

و بفرار از آن بخت خدایا و آفتابها و ماهها و حقوق بود

و شب که هر از باده بخت بگفتار نه بود

بایست بر نبرد در حفظ و امانت و تربیت و نیت

و بواره صفت صفا نه بود در نظر انور جلوه کرد

تا بپوشد فرساید آید غده المومع و المقام اگر چه از سلف

بصدف راجع کفو فرو گزیند نه تفریب

تا سبب امید دار بیکدین و جان نثار عفران بی بیکدین

صفت و رحمت بخور اهدر و گمان کم بخت نثار

بلکه ذخیره بس بزرگ و نعمت و دید برابر فرزندان و باز بگدن خویش

و از هر

# اوصاف ناصر

و از هر دین و غیره دین و دین و دین و دین

خداوند ناصر حفظ را نیت بریم و به بزرگ و توانائی نیایش

سپاس

و چنین خدایا کار و دین و دین و دین و دین

و بهشت کان در گاه عطا فرمود

و در ذات طبع و کرامت فطر و خلق اقبال و زیر حفظ

آنچه سرافروز و از آفات شر با بصر متزلزل

و مایه بیج کار نیاید و بیج گفتن به

حداکثر مکره بخت حق بوییم و یک زبان بستان حق

کوئیم و خدایا حفظ و ناصر و کردگار اکتفا بماند و بادرش بماند

سبحان الله مالک الملک



اوصاف ناصر

اینج قلب مبارک کدام آفتاب دایم صحرای بهنج کدام بحر  
 به بایب دایم نظر رحمت اثر کدام آیت صحت رب  
 دایم عنصر کریم کدام عالم کبیر و کدام من عظیم و کدام مرکز نیم  
 هیچ نیست به با صبر و در به استیلا و عجب با سر در اینج بخت  
 هیچ نخواهم در از آن بر و بهرش در و نیم

کریا قادر اهر چه خواسته تو خواسته و هر چه آرسته تو آرسته  
 تو نه به بحر و از کوه هر فوار و دریا نه سو در و بحر بخت و عالم  
 در قاهرین کنز

نه کافر در آن بیج و نه اینج فروغ

کاشتر حکا سلف در مکلفه میت خمار قلندر بخیر به جهان سو  
 در قاهرین بخت نه آن صغیر و نه اینج کبر لطف هم کنش در صفت جان  
 در دکان

اوصاف ناصر

که دکان بخت و نکران نه نذر  
 در قدر تیرات کاهه جان سو در جان و آینه سو در آینه  
 و دریا سو در سینه و کوه سو در کفچه نفه و نه آزارها کاسه و نه  
 بر اینج اندازه و قالب مبارک افروخته است  
 و هیچ سو در سو در جبر عت ابر و حیرت انکار و هر سو در  
 بهت یقظه است

مات را نه لاجول و لا قوه الا بالله العلی العظیم  
 به از آغاز و دلایت همه جا و دیده آکنش به کوه و از نظر مبارک  
 سپرده به در از است در هر جنبه کف و سر تر و فیه

خورا شناس و هیچ مطلب و ایم و در هر جنبه فکر و آب و نه دریا  
 و منزل و دکان و هیچ قدرت و امان و حق و با خط و کفارش







# اوصاف ناصر

و انکس در هر یک از آنکه بکشته باشد از بر نفس هفتیج لازم است  
که نشسته از عرض و عرضی نظدن و دستمان و حکام و دیات ملک  
ایفنج و ماورنج ملک خایه و بر طلب نفسی در آنکه بکشته  
چنانکه بفسنج خوان شود و مذکور است

از قس از سر ادان بزرگ در هر تنی بدین گانه کامل است

در هر اداره تعات عالی و مهارت و دار است مواه بزرگ است  
و از طرف و آن ف ملک بجهت طلب و مقصد هر ادان  
راجع میف و جمهر بزرگ از آنکه بکشته و تربت با فشان  
درگاه روز و لب منول خواندن و کفالتی میسند

و آنوقت در آن طلب هر ادان را جمع بکومت و مهارت و

امر قدر و خلق میر نظر مبارک با یون رو خفا لک فخر و انکه  
و بنور

# اوصاف ناصر

چند در دهن نوریت تحریرات خفته از یکجا هر کس در نگاه  
و نظر انور با یون مرکز زانده و غلب طلب خفیه و خطره و دقیقه  
و حجه نه لک در جز نظر و قلم با کس بیج دیده و فانه بکومت  
نیت و انیج حله از اول تا آخر بطور و جز و جزو از نظر و  
اندر مرکز زانده و در هر یک با قلم غایت توام حکام قدر نظام در هر ملک  
نصحت و بدعت و خضار و انکس هر مریض

و آن در لب و آن لب بر وزن بیست بآن اداره و مرکز  
اعلم میفرید

در حالتی بیج عرضی جواب و بیج مطلبی انام سر قه و بیج کفالت  
کومت نیافه نمانده است

و بیج سنده جز بهر و مرکز فشان راجع نشسته است



اوصاف ناصر

وکارده روز و شب روز یک اداره بزرگ در این اندک مدت  
از این حق و جهت فریاد و ثمر فزیت و لطف کایت  
نظم و مربوط بر کعبه

و این سده برهات هر ایمن و دیگر ملک خزان کعبه است

نه خورشید بواغ غلور و نه ماه بواغ رشوع است

و اگر حالت کو هر نفس بکار می راف راز و تدبیر کو آواز

هزار و پنجاه و دو کوهر و دختر و پسر و میران برابر شصت و نه

فدا ارشد این نفست بذر گداز و این کوه بربا و این غمخیزان

و اینج مبر فروزان سحر بر معراج کاشکار و مدارج تکوین و ترقی و توفیق

وَأَمَّا الْبَيِّنَاتُ وَالْحَدِيثُ

معاونت و صفات صلاحات آن لکته و بن روز

از اردفام

اوصاف ناصر

رزاد هم جو خوشخبر غرات و صراحت چشم عدالت رحمت  
و شجاعت و کمال علم و دهنم و دهنم و نهایت درجبت نباهت

دورایہ آن حالت بدید کیہ

در کار خفا که خفا جز آن نیست و مشرب و از

الف و د ق ی ز ح خ ت ث ج د س ف ر ک غ ل م ن ه و ز ح ط ی ق ر ک

در قسم خفیه و بترید یک دانه

در ترتیب و اصلاح و ترمیم و تا آخر هر مصلحت بدان حقیقت بدار

واقسام و بهر طرف پنجم و اتمام رخ

هیکران سوار است و آن قطع و نظر و نهض است و با

نظاره کنجه بده خیر در یاد فروزه و خیر نصیر، چه نذر بکفر و

و انصاف در هر کس بر حسب نفوذ اجابت و تمهید ثنات



# اوصاف ناصر

در خور لک و هر سو ذوق ترنج گار نیک بخت و نال در رخ او  
 بشیر لک و باب عظمت در وقت امور است او بر جود  
 به این صفات سکن لک کارا بر بس خوسو در انظار بر  
 عظیم و بزرگ به نوحان منظم و ظریف  
 و آنکه هر قدر تمام بس عظیم به آرزو نه انتقام نه خنده کار  
 بیرون صبر و تمام خیره دوست به کن در این اوصاف  
 کلام بفا کلام بصیرت و سوره نیست  
 جان خفیف رکعت به آن که به گاه آرزو انتقام و نه بهزار  
 رکعت زیرا که این بهر بخت و کفایت و در است بر کار که  
 خب در افق بزرگ و مغز بداند کارا آن خاص  
 و در این صفات در هر کس همین و فواید شش لک در زار نخی  
 هجرت

# اوصاف ناصر

صحت نیست و آیه در آن خاص شرکت ناصر سلطان جهان بهر  
 مهم بزرگ و مدارج عالی نه خصایص و فواید شش لک  
 به این صفات سکن لک کارا بر بس خوسو در انظار بر  
 عظیم و بزرگ به نوحان منظم و ظریف  
 و آنکه هر قدر تمام بس عظیم به آرزو نه انتقام نه خنده کار  
 بیرون صبر و تمام خیره دوست به کن در این اوصاف  
 کلام بفا کلام بصیرت و سوره نیست  
 جان خفیف رکعت به آن که به گاه آرزو انتقام و نه بهزار  
 رکعت زیرا که این بهر بخت و کفایت و در است بر کار که  
 خب در افق بزرگ و مغز بداند کارا آن خاص  
 و در این صفات در هر کس همین و فواید شش لک در زار نخی  
 هجرت







## اوصاف ناصر

تیز چنگ در نان مطاوت گشت است بر آهنگ  
 کوه از آهش توفیق کرد و دیا از لیس خوشین  
 ز تخشاد ببرد چنگ آهنگ ز بطش او لید به ننگ دیا بار  
 خنجر روز قاتل به پید لایه با هم خطیر به نال آفت خان بیزاد و هیا  
 کعبه که کوه درستان بآهنگ برستان اند  
 و خنجر به تمام کفار کوه کوه و خوش و طیور و سباع  
 بحدوث آتانی در دهان آهنگ بآهنگ و بهی که فغانه  
 مرغ بهلا ببرد و بهی که در فیه تو  
 حقیق که از عهد کورست تا کنه هیچ با آهنگ  
 مرکب را کب و بر جیت مرکب غالب منجم  
 و هلد و صب زین لایه بطریق بهی که در شواخ  
 چهر

## اوصاف ناصر

جبه جان مرکب بهی که هیچ فادر بر غیر صف و عوار  
 نمونه  
 خنجر مرکب بچران آهنگ خان از نشیب بفرز و از فراز  
 به نشیب به نوبه بطور بهی که  
 در نظر رکان نه از نشیب بهی که و نه از فراز و از دشت  
 بیند چه از تنگ شمران و در کمر کوار  
 آهنگ نکران نشیب بهی که به او بهی که و آهنگ بهی که فراز  
 بهی که او بهی که  
 و خنجر از بهی که بهی که بهی که بهی که بهی که بهی که  
 نقش آهنگ نکران نشیب بهی که بهی که بهی که بهی که بهی که  
 فراز بهی که بهی که بهی که بهی که بهی که بهی که



## اوصاف ناصر

نخسته و تیر از غلظت زسته گران ریه

بسیار اتفاق افتاد که کوبت یا در مرغ بنده پرواز بر سر او

متفق پرواز هم یا نه آ پرواز به

و با تفنگ و لوله فورا هر دو سو فرود افتاده و بچک و جبال

نفته است لانه

و در کفار سبع و وحش و بطور هرگز تیر از دست و دست

با کشتن بر خطا نفته شده و تا کنفس

حجب تمام افزون است از سر بیک نیز خنک در خواب جبال

و قتل طبلد یکینه از نا بردار او

با نیکه بر یک سو صوار کارند و به بر نیکه

و هم کنفس از ریت تیر و تغیر نه یک سو در کوب رنه نیکه

بدیلا بار

## اوصاف ناصر

بدیلا بار بر نیزه که از لک

و اگر در وطن بپایین یکن سو یک از نیم درندگان شیر خنک

بچک افتاد و کوهستان کوهن و قمار بخیز بزرگ و دیلا کار

خطیم بر منفس و جبال و قوه قدر حال

این خنک و جبال از بس در هر منفس ماز و در افراز لک

هرگز این کونه کار و کوه را سو بخیز نشود و انداز به نیز

نفته او و در هیچ سو قتر یک بنایو

محقق لک در درین بارتان عبادت ارکان عجب یک

خنک بهرام کور به یافتن و کوه را نه خنک نیز و منه و بر نور

نمودند چنانکه به صفت موصوف و به بهرام کور موصوف

گشت و در صفحه جهان نام و نشانی در نیکه



## اوصاف ناصر

و ما بطور یقین میدانیم و مکرر

در اینج شهباز کامکار و اینج نامدار لایه سبزه

نه تفسیر لایه کور بکار گرفته

از بهشت تیر خوشتر لایه جرج راه دار پرده و از آتش کمتر

سراوه در مهر سازه افکنده نه و خوشتر سوار شده بر تیرش

رسم ن لک نه بطور سوار از گز نه نصرت جبهه برین

ضد آفت بهال تیر آتشی بود بر دهن موهو زو نه و ادو

از گز نه بهال حوادث و انفال هر موهو و محفوظ کوله

و اینج جمله نیز معون خدا در تمام موهو تو ضیع و تیر مکرر

و اما الصلوة والهبة والبطوة

الصلوة والبطوة

اینج صفات همه از نیر مر قلب قوت اندیشه و ریاست مهنی

و عدله

## اوصاف ناصر

و عدالت صرف و استقامت طبیعت و استقامت رویت و کمال

عزم و حزم و نیز قوای کفایت و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

نیوانه و کثرت انصاف و نهاده و نهاده

و نهاده حالت بهر حالت افکون بر آدم در خور و بهر مظهر امر لک

لک و نهاده طین حمت آئین از لوازم امور جهاندار و نهاده و نهاده

نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

چه اگر کثرت بهر سورت حمت و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

خدا و دایع اینده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

حفا و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

و اینج صفت در ریاست مدن و حفظ ارکان عدالت رکن

انتم و جزو اعلم لک



## اوصاف ناصر

شست خدیو از انبساط و آسایش و دولت انبساط  
چنانچه در هیچ کوه کشتی نماند و هیچ نبرد نبرد  
در آن عصر بد و مملکت میفرستادند و فرستاده را به پیشانی میزدند  
تا آنکه توانا در نیت و کار برضی از اندازه برگردد و قفس بر فرج از  
صد برکت

نقد شیر با این در کشته و خمر لطف و قلب رحیم و دست کرم جان  
بهیت و صولت و خضر بارک بودیت نهاده  
و اهلک اصل و بر بره از آن ستمه بهی و نور و نظر  
و قدرت می و دلای نیت

اگر چه بهاره سر و کوه خشن و سرش نکت و دلا

نشدید از خنده شده و لیر نه خنده لکت و دندان نمون نشسته  
که ام

## اوصاف ناصر

که ام کسر و ناله نبرد و بر این خنده ن غرور گیرد و از مقام خویش  
در رکوع یا کار بقصور و فتور افتد

از یاد در حالت رحمت و لکت کوه نشت و در نهام سلوک  
کوه لکت آتش نشت و دیا از انبساط آب کوه کوه از نشت  
آب شو آن آب از آبش از آب هو ماه از نشت در حجاب  
شع و حرم ملک ملک و ناب لکت از مهوش خود و یو و ملک  
نبرد و در و لیر از آتش خمش از آتش کافه کوه و در کار  
اندر از آتش خمش خمش که آتش نشت

و تقی این همه هر یک بخوبی فدا شد آب و آتش کفایش  
خشمه است یا من سبقت رحمت غصه

و اما الاصله و الخاتمه



## اوصاف ناصر

اینج گشت از دست سرافروز را قیصر به نثار داشت بر فراز  
صدق سر دلدار لک و هر که سوخت به خیر باشد

چه حصول اینج گشت بایه و جوت است صفات و الامت خصل  
سعدت مال لک

اگر چه شمشیر خنده لکاه بکاف از که در اوقات حوادث و دوامت  
مهور در و نیک غلظت که در آن پدید آید از نیکو نام سر از نام بر خیز  
نیاید گفت هر وقت از دست کار فرمایان و مصافحت مردان

گفته دان مصطفی بنده یا بد در ظاهر و در قاهره هر که بود

در فیصل امور چنان قطع و طرد و دفع بکانه و از تو یک و در  
چنان شایع بود

از اینج تنیر براق و نیکو شفاف آن گونه ایست که در کتب کشف  
دارد

## اوصاف ناصر

و هرگز در سواق و مواضع خیات و خطا نوزد و جوهر نپوشد  
بهیچ کوه هر نفوذ شد

و در کارگاه آفرینش به جوت اینج مقام و صلت غلظت ندانسته  
و از سر چرخه فرزنده هر و ماه و فرزند که اینج لاجورد نیک و کارگاه

هر که بنمبر بر پای بر سر بنفشه به اینج صفت و از نیکو هر که  
نیز در نبوت و ادراک کفایف بر افروز به لک اینج به سوید

و نیک تر در بر مشته

خاک نمک بنمبر خرازان صلح الرعیه و آله و سلم بنفشه کفایت  
آدم عید به علم بر شایم جدلت لایر کرام و همداد همایش بنفشه

آفتاب بایان و ماه فروزان آشکار مرشد

و نماید اینج مسکه در آنجا از رسته نایب بنفشه خیر



## اوصاف ناصر

کفارش یافت و در این مقام نه چست با دست

و هرگز سوخته سرهام و رجوع خاص دعای شتر نصیب بج

اینجاست از دافشار شتر بکار لک

و از این جان معلوم هر کفو

در خردوان احوالت نبیان سوره مرجع خلق جهان دایگاه

انجمن از مکتبان حضرت دین برشته

تا چه مقدار در خور لک

و این سوره در چنین آنحضرت احوالت آیت بقرآن و تزلزلت

و هرگز و حضرت روزی سپارنده شکر این نعمت بآن قدر

و عجب و لازم است بهیچ میزان و تقییر کنجین نخواهد بود

از فرزنده خیر اسراف از اسراف فرزند کوه بار حق از غایت

بودن

## اوصاف ناصر

که در این مقام نه چست با دست

تا چه مقدار در خور و رجوع خاص دعای شتر نصیب بج

اینجاست از دافشار شتر بکار لک

و از این جان معلوم هر کفو

در خردوان احوالت نبیان سوره مرجع خلق جهان دایگاه

انجمن از مکتبان حضرت دین برشته

تا چه مقدار در خور لک

و این سوره در چنین آنحضرت احوالت آیت بقرآن و تزلزلت

و هرگز و حضرت روزی سپارنده شکر این نعمت بآن قدر

و عجب و لازم است بهیچ میزان و تقییر کنجین نخواهد بود

از فرزنده خیر اسراف از اسراف فرزند کوه بار حق از غایت



## اوصاف ناصر

ایوان نبالت و عرصه مغفرت جام کبر دار تمام جسد لبریز  
زیر و باطن جهان و سلاطین و ران بکمال زرافت صدار  
فخربسات از اوج کلمات برکت نه و مهر زبانه  
اولنگ ابائے فحشاء مثلهم اذا جمعنا یا مجید المآثر  
جز آواز آتش و صدق و طفا نشو و این نیست جز اینکه  
اذا تضرعنا لک ان تعفنا

خدا این برکت کامو نه و روز کامکار جهان بدو و شما و  
غلامش انبار کلام و مبادا اجداد جهلش اولاد فحش منند

و آه المیته و الارائه و اللقبال

این صفات دانیست بحدت آیت بجهل از باطن طینت  
و سلاطین فطرت و نیز فرشت و کمال قدری و فروغ عصر و روز  
مهر

این صفات  
دانیست بحدت  
آیت بجهل از باطن  
طینت

## اوصاف ناصر

تبر خیزد و باره کار نمایان عوالم ملکوت با کسرت محاسن  
و توانست و جهانست پند و از این امر اول و در هر امر زنده پند  
و خیر و خیرین به لایه کار با را و قرین با قبل و کتب او و در او و  
میفرمود و در کارش با خیرین به و بهر اندیشه و هر کار را میفرمود  
اگر چه بر صعب و سخت نه با آن سعادت و سعاده تا رنانه  
چنان آن کفو و بهر عفو و تدبیر و کج

از دین و دین و نیز هر صفت چنان کاسته و بر دین و دین  
و قدرت موانع چنان افزوده و غفود نه و کمال نه  
هرگز نرسیده و در پند ز سر نباید و باره اتوار در عرصه

غرضش به پند و بقا و بهر این نعمت بر هر کس میسر  
و سلاطین جهان و بهر کار با بزرگ عالم لذت و شوق نیست



## اوصاف ناصر

اگر بر در کار ذوالجل و اجمال اگر کرد کار بر در ذوالجل و اجمال  
 زبان نیاورم که ابرام و با کدام بنان تاسین نگاریم و با چه سخن گفت  
 فرستیم و با چه کلام با سر رحمت پریم و از کمال اله فحشه  
 به کفان بهوت نشان و فانه زادان بهوت ارکان بود در  
 به کفاهه مکنونه سلطانیه سمیت توان و تان مکنونه حقیقانه  
 ابله منبایان سمیت ماکر و غاکر سرافراز تر

و سمیت بدو نیز کرد و اقبال از او کمال جویبار ارامت از او امان  
 طبعه و نکت از خوشتر باب خفیه و طالع کبریت خوریه و طالع  
 و آب بگرد نه ساره بر خدش که از آنکه نه آن آب بر فرج از او امان  
 رزهره شهاب افکنه

تغیر حق است این ملک و پادشاه او را با هم کا ندر قضا بهو قضا

تا رود

## اوصاف ناصر

ساره و فکس در روزگار مخلوقه جان او ندر انیو جان و فکس  
 از آن برکتها هم صفه جان به نفعی که هر حش از روز دهنه جان از  
 تا بس این آفتاب نشان کاشن کعبه با کنته از لبست که ندر خورشید  
 پناه و اندک هر یک و از آن کاشن کعبه با کنته از لبست که ندر خورشید  
 کینه و از آن عهد و بیج از کارها و آوخته این بهنگام در بیج بهاره بسته  
 به یکسر در او سر تخت و به یکسر تخت و به یکسر تخت و به یکسر تخت  
 به نکت به نجات حش از عمر سو ندید و نخلش روزگار به نجات حش  
 اگر به نجات تن به نجات بر سر از لبست بر دیده از بین بهو سمیت از نین  
 به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات  
 کوهر کعبه به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات به نجات  
 هم آنکه کنت جو نجات و کنت در روزگار کنت به نجات به نجات







## اوصاف ناصر

ریزه چهره علم و فضل و قیام به توفیق ظاهر با کس جلوه کرد  
 نه در هر یک شمع شبستان معارف و جویخ و شبان عوارفند  
 چه که بهار عین و توالیف و تعانیف مذنبه و معلوم مختلفه و چه گونه  
 و تاریخ جامع به نام بار کشتی کار بس بیدار گشت و چه تنایع بدیده  
 و قوانین و مکررات و آثار و علامات و ابدیه علی و عیادت  
 افعیه و چه رو فتها و استیارات در دین و دولت در اینج و آنجا  
 از اقبال این سلطان بهای بیدار گویا  
 و بیکس و بیچک در ظاهر و مخفی چه بیتی و بختانند  
 علامه هر یک بنده نه زبیر گشت در مدت ده سال و بیست  
 سال چنان بکفارت ایثار انداز گشت و بیکس بود در وقت  
 و نهفتن و انگوته تر و بیکس نهفتن و ایثار و بار و بار و چه  
 خیالها

## اوصاف ناصر

خیالها عریض و طویل و چه جو بازر و دلا و چه با کس  
 و انگیر و خطم اهد است فرخنده البته در دلیت بی دست گشت  
 بنه و بخت تر دید از بد و جلوس ریاض و نوسن آگشت اگر در  
 در اینج و بخت نه اطراف غریب گشت بهار گشت از دلیت  
 کرور عدد بر آفرینند  
 و نه بکس و نه هر کس مذکور و تهور گشت  
 و در نه بهای بیکس و بیکس از اینج از حبه تدارک بآب  
 و دیوار اینج بیکس تدریس و بیکس و بیکس و بیکس  
 دیوار گشت و بیکس از بیکس تدارک بیکس و بیکس  
 بهیچ قطع بیکس و بیکس و بیکس و بیکس و بیکس  
 نماند آنان در بغل آخرت و بیکس و بیکس و بیکس



اوصاف ناصر

و همیشه مرند و راه بر گرفت و محراب بود اگر ترس نباشد

مرآئندہ سے جس خبر باز نہ بے

وہی از آنکہ دولت جمعیہ را در حضور بر آفندہ کور از زہر

خوشی آهه رکفه

والتفجیر الرابع از آب و هوا اینست که نیواید نور کز نور و هوا

از کورنکه که به الم از رخ

از نرس آب و خور آب و مولا امروزه دارالشفق مبارکه

ناصرہ درگاہت امیر میں معروف ایک دکان خاص تھیں

همه متفق اند در این معنی که در این طراوت و لطافت و

جامعیت و سلامت آب و مہو نیت

و انچه که به بهر فریب و ستم و جبر و غلبه و انچه که

تحتی نیک

اوصاف ناصر

حق ناس یفونہاں ہاں کہتے

مستطابہ لکت در فصیح از فضول وزمانی از ازمنہ ابر

از باریدن وزمن از جویدن استخوان و مردمان فطرا

والفقد فروشتن گرفته

ویدرگاه منش کاب و خالق خاک و آب دست برافراشته

و خنجره به مایوس و مشکو کشته اند

مرات قرص و زنگی و کوهر نیک و اوقیه مسی به

و باقی از این منبر گوید و این وجوه و درگاه است

معیبه سر به نیاز دولت بدعا بقا<sup>9</sup> ز سلسله امطار و جبر

انہا صفحہ ہفتم فائدہ لالہ زار بنے خاں کشتہ

در میان آفتاب و نور و حرارت و هر وقت در فصل







# اوصاف ناصر

خدیو کر زنبش سر بریزد چو شبنم بلب کوه بیک  
 هر اندر زمین خرم غم غلب هر اندر موه شهباز شهب  
 چو باد خفاه بر کبر و جش صله از فاسه اوزر بد قمر  
 نایب ناید موه خزان ش به تیرا کرمانی در آذر  
 چو بکام نبرد لایه ز لاش نه شبنم کس کتر ز لاش  
 ز تیش دهنه انگونه موه چو اندر زنگاه از تیغ حید  
 هر نام است از لفظ و منر است اسم و قدر و عرف و قدر  
 موه عرضی بهر فعلی مستم بقوه ایست بهر امر مقدر  
 انکس به زبان عجز اندر زبان رحمت انکه از قلت بهشت و کثرت  
 در آتش بکجه اندر برینا بنده و در کمال کمال از کمال موه و کمال  
 اوصاف ملک الشاف صلی الله علیه و آله خورشید است چو شبنم در کمال

# اوصاف ناصر

در روح العالمین خدایه موه با نیک خفاه و با نیک آید با نیک موه  
 و تقاریر آنها موه بدنه جباری است و آنکه نوشته شرع بر نهم قاصد علم  
 ناقص این عجب عجز است نیم موه و آن شریک اوصاف بر این موه موه نام است  
 تا بداند این موه بیک با نیک جمع چگونه صفات عالی است  
 و با نیکت مدار و کت مدار آنها را کمال کمال کمال کمال  
 و آنکه نوشته و کلمه و بهم اولهم از عجزت و سبقت خویش اولهم و کلمه  
 بکجه و کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 در کمال و خفاه بر اینا بنده و کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 ضمیمه و اندیشه این موه کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 خفاه و آن استان فلک بنیان بنده کمال کمال کمال کمال کمال  
 امین یا رب العالمین و صلی الله علیه و آله الطاهرین الله به نیک





# اوصاف ناصر

الهام بود کارا که با داد و دل از کرم تو خویشتنم این شکار نهاد  
 تا همدان سو آید این دگر سو کوئی است با آرمش تن کوی  
 جان و نیت اندیشه و نیت ط روان و نیت فیروز کامکار و نیت  
 بدار و اهرام یغیغ بود در سینه این گشت درخت خسرو خرم  
 و سرور بگردانی و این خانه نفوس ساله و نیت فخر و نیت  
 نیکواری حدت مکارم لایت و وقایع دلست  
 صید عدل و نیت نیکو از روزنه مویان بیک و  
 طغیان نیت بر آده ام سوزی و نیت  
 تا به ره از نیت ساله این سو بیک  
 و بیک و نیت نیت از ادکته نیت

۱۴۲۱ هجری قمری





131

7





7

7



